

خلافه و میهد و بیت در مکتب خلفا

علامه سید مرتضی عسکری

دو مورد از شبهاتی که برخی از پیروان مکتب حقا العال تسنن
مطرح می‌کنند عبارتند از:
چرا نام حضرت علی در قرآن نیست؟
چرا موضوع امامت در قرآن مطرح نیست؟
در پاسخ به این شبهات ابتدا معنی امامت را بررسی می‌کنیم.
بسیار به تفکر بپردازیم. پاسخ این دو سوال را اینگونه می‌کنیم.
امام در لغت عرب به معنی پیشوا می‌باشد و هیچ جامعه بشری
می‌تواند بی‌پیشوا باشد. بنابراین باید درباره این بحث شود که
بسیار از جامعه‌های بشری را چه کسی باید تعیین کند.
خلیفته باری تعالی یا افراد جامعه‌های بشری؟



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



« امامت و مهدویت در مکتب خلفا »

■ تألیف: علامه سید مرتضی عسگری

■ ویراستار: محمد حسن استادی مقدم

■ ناشر: انتشارات دارالصادقین

تلفن: ۰۲۱/۲۶۷۴۵۴۰-۱ - فاکس: ۰۲۱/۲۲۱۲۴۴۴

■ نوبت چاپ: اول - زمستان ۸۳

■ تیراژ: ۲۰/۰۰۰ نسخه / قطع: رقعی / تعداد صفحه: ۱۳۶ صفحه

■ قیمت: ۸۰۰ تومان

■ شابک: ۳-۷۶-۶۲۴۰-۹۶۴

تهران / خیابان شهید باهنر / خیابان شهید علیرضا بازدار (کامرانیه شمالی)

نیش کوی ناهید / پلاک ۵۶ تلفن: ۰۲۱/۲۲۸۵۷۵۰-۴

جميع حقوق برای بنیاد بین‌المللی غدیر محفوظ است.

امامت و مهدویت در مکتب خلفا

علامه سید مرتضیٰ عسکری

«فهرست مطالب»

۹ مقدمه
۱۱ ■ پیش‌گفتار اول:
۱۴ ■ پیش‌گفتار دوم:
۲۰ ■ پیش‌گفتار سوم:

فصل اول

تعیین وصی پیامبر (ﷺ) و امامت علی (علیه السلام) در مکتب خلفا

۲۷ یکم: در سال سوم بعثت
۳۱ دوم: در غزوة تبوک
۳۱ تفصیل داستان
۳۲ مقصود از لفظ «منی» در احادیث پیامبر خاتم (ﷺ)
۳۴ حاملان علوم پیغمبر (ﷺ)
۳۸ سوم: در غدیر خم
۴۳ تاجی که رسول خدا (ﷺ) در آن روز بر سر امام نهاد

فصل دوم

دوازده وصی داشتن پیامبر خاتم (ﷺ) در مکتب خلفا

- الف. روایاتی که امامت عموم اهل بیت را اثبات می‌کند ۴۷
- ب. روایاتی که در آن عدد امامان تعیین شده است ۵۱
- فشرده احادیث گذشته ۵۵
- حیرت علمای مکتب خلفادر تفسیر حدیث ائمه دوازده گانه ۵۶
- اسامی دوازده نفر در مکتب خلفا ۶۵
- مفهوم حقیقی این روایات ۶۵
- چگونه و چرا این احادیث از تحریف مصون مانده‌اند؟ ۶۷

فصل سوم

معرفی امامان دوازده گانه بعد از رسول خدا (ﷺ) در مکتب خلفا

- امام اول: امیرالمؤمنین علی (ع) ۷۳
- امام دوم: حسن بن علی بن ابی طالب (ع) ۷۳
- امام سوم: حسین بن علی بن ابی طالب (ع) ۷۴
- امام چهارم: علی بن الحسین (ع) ۷۴
- امام پنجم: محمد بن علی (ع) ۷۵
- امام ششم: جعفر بن محمد (ع) ۷۵
- امام هفتم: موسی بن جعفر (ع) ۷۶
- امام هشتم: علی بن موسی (ع) ۷۶
- امام نهم: محمد بن علی (ع) ۷۷

- امام دهم: علی بن محمد (عجله) ۷۷
- امام یازدهم: حسن بن علی (عجله) ۷۸
- امام دوازدهم: حجت بن الحسن (عجله فرجه) ۷۸

فصل چهارم

حفظ و تبلیغ شریعت توسط اوصیای پیامبر (ص) در مکتب خلفا

۱. مجالس تعلیم منظم ۸۲
۲. مجالس تعلیم و دیدارهای نامنظم ۸۵
- دو نوع تبلیغ ۸۸
- آخرین جلسه تعلیم ۸۹
- ب. نشر شریعت اسلام توسط اوصیای پیامبر در میان مسلمانان ۹۱
- داستان جامعه یا کتاب امام علی (عجله) ۹۱
- کتاب‌های امام علی (عجله) در دست ائمه (عجله) ۹۳
- مواریث امام حسن و امام حسین و امام سجاد (عجله) ۹۳
- مواریث امام محمد باقر (عجله) ۹۷
- مواریث امام صادق (عجله) ۹۸
- مواریث امام موسی بن جعفر (عجله) ۹۹
- مواریث امام رضا (عجله) ۹۹
- امامان به «جامعه» مراجعه می‌کنند ۱۰۰

فصل پنجم

اعتقاد به مهدویت در مکتب خلفا

- مهدی (علیه السلام) همانام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است ۱۰۹
- مهدی از اهل بیت (علیهم السلام) است ۱۱۰
- مهدی از فرزندان فاطمه (علیها السلام) است ۱۱۱
- مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) است ۱۱۲
- مهدی (علیه السلام) فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) است ۱۱۲

مقدمه

دو مورد از شبهاتی که برخی از پیروان مکتب خلفا (اهل تسنن) مطرح می‌کنند، عبارتند از:

چرا نام حضرت علی در قرآن نیست؟

چرا موضوع امامت در قرآن مطرح نیست؟

در پاسخ به این شبهات، ابتدا معنی امامت را بررسی می‌نماییم، سپس به مدد پروردگار پاسخ این دو سؤال را بیان می‌کنیم.

«امام» در لغت عرب به معنی پیشوا می‌باشد و هیچ جامعه بشری نمی‌تواند بی پیشوا باشد. بنابراین، باید درباره این بحث شود که پیشوایان جامعه‌های بشری را چه کسی باید تعیین کند؟ خداوند باری تعالی یا افراد جامعه‌های بشری؟!

در این باره خداوند تبارک و تعالی در قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^۱

«و آن هنگامی که پروردگار، ابراهیم را به کلماتی آزمود، حضرت ابراهیم از

عهده آن آزمایش‌ها برآمد. خداوند به او فرمود: من تو را پیشوا و امام مردم قرار دادم. ابراهیم عرض کرد: از آن به فرزندان و دودمان من از این پیمان (پیشوایی) بهره‌ای می‌رسد؟

خداوند در پاسخ به حضرت ابراهیم چنین فرمود: پیمان من به ظالمان و ستمکاران نمی‌رسد.»

بنابراین آیه شریفه، خداوند برای مردم امام معین فرموده است و آن امام باید از گناه معصوم باشد. البته امامی که خداوند برای مردم تعیین می‌کند، گاه رسول صاحب شریعت است؛ مانند حضرت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد (صلوات الله علیهم) و گاه وصی آن پیامبران صاحب شریعت می‌باشند؛ مانند سام فرزند نوح و یسع وصی حضرت موسی و قبل از آنها، هبة الله یا شیث، وصی حضرت آدم، که نام بعضی از آنها در قرآن آمده و بعضی نیامده است. پس ذکر نشدن نام وصی در قرآن، دلالت بر وصی نبودن او نیست. آنچه لازم است، این است که هر پیامبری وصی بعد از خود را به پیروان خود معرفی کند، که به روشنی وصی پیامبر خاتم در قرآن کریم و سنت پیامبر بیان شده است.

شایان ذکر است روایاتی که در این کتاب مورد استناد و استدلال قرار گرفته است، روایات صحیح^۱ مکتب خلفا می‌باشد.

۱. روایت صحیح در مکتب خلفا به آن روایتی گفته می‌شود که سلسله راویان حدیث، متصل بوده و به یکی از صحابی رسول خدا ﷺ منتهی می‌گردد. لیکن محدثین مکتب اهل بیت ﷺ روایت صحیح را به روایتی اطلاق می‌کنند که علاوه بر اطمینان از صحت گفتار سلسله راویان حدیث و متصل بودن آنان، روایت فقط از یکی از چهارده معصوم نقل شده باشد. رجوع شود به أسدالغابة، تهذیب التهذیب، الاصابة، میزان الاعتدال.

■ پیش گفتار اول:

قرآن و سنت پیامبر مکمل یکدیگرند

ریشه تمامی اصول عقاید و احکام و دیگر معارف و علوم اسلامی در قرآن است، و شرح و تفسیر و شکل و نحوه عمل به آن، در قالب گفتار و رفتار پیامبر خاتم مشخص و معین گردیده که به آن حدیث و سیره رسول اکرم (ﷺ) می گویند. از این رو است که خداوند فرمانبرداری از پیامبرش را مقرون به اطاعت از خود قرار داده و اطاعت از او را همانند اطاعت از خود دانسته و فرموده است:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ﴾^۱؛ ﴿قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾^۲؛ ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾^۳؛ ﴿وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾^۴؛ ﴿وَمَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ اطاع الله﴾^۵

۱- الانفال، ۱ و ۲۰.

۲- آل عمران، ۳۲.

۳- آل عمران، ۱۳۲.

۴- النساء، ۵۹؛ المائدة، ۹۲؛ محمد، ۳۳؛ التغابن، ۱۲؛ النور، ۵۴.

۵- النور، ۵۶.

۶- النساء، ۷-۸۰.

«فرمانبردار خدا و رسولش باشید.»

خداوند، سرپیچی از فرمان پیامبر خاتم را در کنار سرپیچی از دستورات خود قرار داده و فرموده است:

﴿وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ^۱﴾

«و هر کس از فرمان خدا و پیامبرش سرپیچی کند، پاداش او آتش جهنم

است.»

﴿فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بِرَبِّي مِمَّا تَعْمَلُونَ^۲﴾

«اگر تو را نافرمانی کنند، بگو من از آنچه می‌کنید بیزارم.»

همچنین در برابر مقررات و فرامینی که خدا و پیغمبرش وضع کرده‌اند، اختیار را از مؤمنان سلب کرده و فرموده است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مِؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ^۳

مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا^۳﴾

«هیچ مرد و زن مؤمنی را -اجازه‌ای- نیست که هنگامی که خدا و پیغمبرش

امری را مقرر داشتند، در کارشان خودسر باشند؛ و هر کس از فرمان خدا و

رسولش سرپیچی کند، بی‌شک به گمراهی آشکاری افتاده است.»

خداوند، پیامبر خاتم را در گفتار و رفتارش حجت خود بر خلق

قرار داده، و او را پیشوای امت تعیین و مقرر داشته است، تا از او پیروی

کنند؛ همچنان که می‌فرماید:

۱. جن، ۲۳.

۲. شعراء، ۲۱۶.

۳. احزاب، ۳۶.

(۱) ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^۱

«آنچه را رسول خدا برای شما آورده بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری نمایید.»

(۲) ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۖ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾^۲

«و هرگز پیامبر از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید؛ آنچه می‌گوید، چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست.»

و در جای دیگر می‌فرماید:

(۳) ﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ...﴾^۳

«بی‌شک پیامبر خدا نمونه و الگوی نیکویی برای شما است.»

۱. حشر، ۲.

۲. نجم، ۳ و ۴.

۳. احزاب، ۲۱.

■ پیش‌گفتار دوم

پیش‌بینی پیامبر ﷺ درباره کسانی که خواهند گفت تنها از قرآن برای ما بگویند و اصولاً به حدیث پیامبر اعتنا نمی‌کنند آنچه در پیش‌گفتار اول آمد، کلام خدا درباره «اطاعت محض از پیامبر» «حجیت گفتار و رفتار پیامبر در کنار قرآن» بود.

پیامبر اسلام ﷺ نیز سخنانی در همین زمینه فرموده‌اند، که برخی از آنها را که در کتاب‌های (صحاح و مآخذ معتبر) مکتب خلفا آمده است، به شرح زیر بیان می‌کنیم:

۱. در «سنن» ترمذی، ابن ماجه، دارمی و «مسند» احمد چنین آمده است:

«از «مقدام بن معدی کرب»^۱ روایت شده است که رسول خدا فرمود:

۱. مقدم بن معدی کرب کندی، به همراه دیگر نمایندگان «کنده» به خدمت رسول خدا ﷺ رسیده است. مقدم ۴۷ حدیث از رسول خدا روایت کرده که تمامی آنها را اصحاب صحاح و سنن، به جز «مسلم»، نقل کرده‌اند. مقدم در سرزمین شام در سال ۸۷ هجری و در سن ۹۱ سالگی بدرود حیات گفت. «اسدالغابه»، ج ۴، ص ۴۱۱؛ «جوامع السیره»، ص ۲۸۰؛ «تقریب التهذیب»، ج ۲، ص ۲۷۲.

این را بدانید که بر من قرآن نازل شده و به همراه آن همانندش سنت است. آگاه باشید که دور نیست مردی که شکمش سیر شده، راحت بر جایگاه خود تکیه داده، بگوید: تنها قرآن را دریابید، و هر چه را که در آن حلال دیدید، حلالش بدانید و آنچه را که حرام یافتید، حرام و ناروایش بشمارید.»

در «سنن» ترمذی، حدیث مزبور چنین ادامه می‌یابد:
 «در حالی که بی‌گمان هر چه را که رسول خدا حرام کرده، مثل آن است که خدا حرام فرموده است.»

و در «سنن» ابن ماجه، آخر کلام فوق چنین آمده است:
 «همانند حرام خدا است.»

در «مسند» احمد بن حنبل از مقدم بن معدی کرب روایت شده است:

«رسول خدا در جنگ خیبر چیزهایی را حرام کرده، سپس فرمود:

دور نیست که بعضی از شما در مقام تکذیب من برآمده؛ در حالی که راحت بر بالش خود تکیه داده است، حدیث مرا بر او بخوانند و او بگوید: میان ما و شما کتاب خدا وجود دارد؛ آنچه را که در آن حلال یافتیم، روایش خواهیم دانست، و هر چه را که حرام دیدیم، حرامش خواهیم شمرد.

آگاه باشید که آنچه را که پیامبر خدا حرام کرده، مثل این است که خدا حرام فرموده است.»

۲. در «سنن» ترمذی، ابن ماجه، «مسند» احمد، و «سنن» ابوداود از

قول «عبیدالله بن ابی رافع»^۱ از پدرش آمده است:

۱. عبیدالله فرزند «ابورافع» آزاد کرده رسول خداست. عبیدالله، کتابت دیوان امیرالمؤمنین (علیه السلام) ۱۰۰

«رسول خدا فرمود:

آگاه باشید! نبینم یکی از شما را خوش بر مسند خویش تکیه داده، امری را که من به انجام آن دستور داده یا از آن نهی نموده‌ام، بر او عرضه کنند و او بگوید: نمی‌دانم! من آنچه را که در کتاب خدا ببینم، عمل می‌کنم!!»

جمله آخر حدیث بالا در «مسند» احمد چنین آمده است:

«من این را در کتاب خدا ندیده‌ام!!»

۳. در «سنن» ابوداود (کتاب خراج، باب تعشیر اهل ذمه) از قول «عرباض بن ساریه»^۱ آمده است که گفت:

«ما با پیامبر وارد خیبر شدیم؛ در حالی که چند نفر از اصحاب، رسول خدا را همراهی می‌کردند. رئیس خیبریان که مردی سخت خشن و عصبانی به نظر می‌رسید، قدم پیش گذاشت و گستاخانه به رسول خدا گفت:

ای محمد! این درست است که حیوانات ما را بکشید، و میوه‌های ما را بخورید و زنان ما را آزار برسانید؟!

پیامبر خدا از این موضوع سخت خشمگین شد، پس روی به «عبدالرحمن عوف» کرده، فرمود:

بر اسبت سوار شو، و در میان مردم فریاد برآور که «بهشت جز به مؤمنان روا نباشد» و بگو که مردم برای ادای نماز جمع شوند.

۱. را به عهده داشت. او از ثقات محدثان طبقه سوم به حساب می‌آید و احادیث او را تمام نویسندگان کتاب‌های حدیث ثبت کرده‌اند. «تقریب التهذیب»، ج ۱، ص ۵۳۲، شماره ۱۴۴۱.

۱. ابونجیح، عرباض بن ساریه سلمی، از رسول خدا ۳۱ حدیث روایت کرده و اصحاب صحاح، به جز «بخاری و مسلم»، همه آن‌ها را نقل کرده‌اند. عرباض در سال ۷۵ هجری چشم از جهان فرو بست. «اسد الغابه»، ج ۳، ص ۳۹۹؛ «جوامع السیره»، ص ۲۸۱؛ «تقریب التهذیب»، ج ۲، ص ۱۷.

عرباض می‌گوید:

مردم از گوشه و کنار برای ادای نماز و شنیدن سخنان پیامبر خاتم جمع شدند و با رسول خدا نماز گزاردند. سپس پیامبر خدا برخاست و چنین فرمود:

آیا بعضی از شما، در حالی که راحت بر بالش خود تکیه داده است، می‌پندارد که خداوند چیزی را حرام نکرده است، مگر آنچه را که در قرآن است؟! آگاه باشید که من شما را پند داده و به انجام اموری امر، و از کارهایی نهی کرده‌ام که همه آنها به منزله قرآن است، یا بیش‌تر از آن (اهمیت داشته و لازم الاجراست). خداوند برای شما حلال نکرده است که در هنگامی که اهل کتاب آنچه را بر عهده داشته‌اند انجام داده باشند، بدون اجازه و موافقتشان به خانه آنها وارد شوید، یا زنانشان را آزار رسانید، و یا از میوه‌هایشان بخورید.»^۴

۴. در «مسند» احمد بن حنبل از قول ابوهریره^۱ آمده است:

«رسول خدا ﷺ فرمود:

نبینم یکی از شما را که چون حدیث و سخن مرا بر او عرضه نمایند، او

راحت بر جایگاه خود تکیه داده، بگوید: در این مورد از قرآن برایم بخوانید!!»

۵. در مقدمه «سنن» دارمی از حسان بن ثابت انصاری^۲ روایت شده

۱. ابوهریره قحطانی دوسی، کنیه‌اش ابوهریره (گره‌باز) بود و این لقب را از آن روی به دست آورده که گره‌ای دست‌آموز داشته، و یا این که چون به خدمت رسول خدا رسیده، گره دست‌آموز خود را در آستین خویش پنهان کرده بود، و آن حضرت به او «ابوهریره» خطاب کرده بود. ابوهریره در جنگ خیبر به خدمت رسول خدا رسید و اسلام آورد. او از رسول خدا ۵۳۷۴ حدیث روایت کرده است و عموم اصحاب حدیث آنها را نقل کرده‌اند. «اسدالغابه»، ج ۵، ص ۳۱۵؛ «جوامع السیره»، ص ۲۷۵؛ «عبدالله بن سبأ»، ج ۱، ص ۱۶.

۲. ابو عبدالرحمن یا ابوالولید، حسان بن ثابت انصاری خزرجی، شاعر رسول خدا که در مسجدبهد کربلا

است که گفت:

«كَانَ جِبْرِيلُ يَنْزِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ بِالسُّنَّةِ، كَمَا يَنْزِلُ عَلَيْهِ بِالْقُرْآنِ»

«همان طور که جبرئیل، قرآن را بر پیامبر خاتم نازل می‌کرد، سنت را هم

بر آن حضرت فرود می‌آورد.»

این موارد، نمونه‌هایی از آیات قرآنی و احادیث نبوی است که مسلمین را امر به تبعیت از رسول خدا و سنت پاکش نموده و از مخالفت با آن حضرت نهی می‌نماید، و کسانی را که به دلیل تمسک به قرآن، سنت را زیر پا گذاشته و به آن اعتنایی نمی‌کنند، شدیداً سرزنش کرده و مورد عتاب خود قرار می‌دهد.

گذشته از این‌ها، اساساً نمی‌توان اسلام را تنها از خلال آیات قرآن، و بدون مراجعه به سنت پیامبر (ﷺ) فرا گرفت. دو مثال ذیل، حقیقت موضوع را روشن می‌سازد:

در قرآن، امر و تأکید شده است که نماز بخوانیم، اما این عمل باید چگونه و تحت چه شرایطی انجام گیرد، جز با مراجعه به سنت پیامبر خاتم معلوم نمی‌شود. ما با مراجعه به احادیث و سیره رسول خدا، تعداد رکعات و سجده‌ها، و اذکار و قوانین و مہطلات نماز را فرا

«مناقب آن حضرت می‌پرداخت و رسول خدا در حقش فرمود: «خداوند حسان را تا زمانی که از پیامبرش دفاع می‌کند، به روح القدس تأیید می‌فرماید». حسان از مردان ترسوی روزگار خود بود که بر اثر آن در هیچ یک از غزوات پیامبر خاتم شرکت نکرد. از رسول خدا تنها یک حدیث روایت کرده است که به جز «ترمذی»، دیگران آن را نقل کرده‌اند. حسان در سال ۴۰ تا ۵۰ و یا ۵۴ هجری و در سن ۱۲۰ سالگی چشم از جهان فرو بست. «اسدالغابه»، ج ۲، صص ۵-۷؛ «جوامع السیره»، ص ۳۰۸؛ «تقریب التہذیب»، ج ۱، ص ۱۶۱.

می‌گیریم و کیفیت و چگونگی آن را در می‌یابیم.

حج نیز چنین است. با مراجعه به سنت پیامبر خدا، نیت احرام، شناخت و تشخیص میقات‌ها، نحوه طواف، توقف و حرکت در عرفات، مشعر و منی، رمی جمرات، قربانی و حلق و تقصیر و محدوده زمانی انجام هر یک از آن وظایف، مکان و موقعیت هر یک از آنها، واجبات و مستحبات و مکروهات و محرماتشان را فرا می‌گیریم.

همین دو مثال، به خوبی نشان می‌دهد که بدون مراجعه به سنت پیامبر خاتم و تنها با مراجعه به قرآن، انجام این دو وظیفه واجب شرعی امکان‌پذیر نخواهد بود. البته تمام احکام شرع مقدس اسلام همین حالت را دارند.

بنابراین، بر ما لازم است که برای یادگیری همه چیز اسلام از جمله احکام آن و پیروی از دستورات الهی، به قرآن و سنت رسول خدا با هم مراجعه کنیم و اگر کسی تنها به یکی از این دو رجوع نماید و آن‌ها را از یکدیگر جدا کند، بی‌گمان بنابر آن گذاشته است که خود را از قید و بند اسلام رها ساخته و قوانین آن را به میل و خواسته دل خود تفسیر و تعبیر نماید، زیرا با حذف سنت پیامبر خاتم (ﷺ) که کلید فهم و مفسر قرآن است، تاویل قرآن بنا به میل و سلیقه شخصی به سادگی امکان‌پذیر خواهد بود.

■ پیش‌گفتار سوم:

اهتمام رسول خدا ﷺ به موضوع تعیین ولی امر پس از خود پیش از این که به بررسی نصوصی که از رسول خدا ﷺ درباره تعیین و معرفی جانشین و فرمانروای بعد از خودش آمده است، پردازیم، بجاست مقداری درباره توجهی که آن حضرت به مسئله جانشینی پس از خود داشته است، پردازیم.

مسأله امامت و پیشوایی بعد از رسول خدا ﷺ از مهم‌ترین مسائل اسلام بود، و اهمیت و حساسیت آن از شخص رسول خدا ﷺ و از اطرافیان و اصحاب آن حضرت پنهان نبود. بلکه از همان ابتدای کار و اوایل بعثت، بسیاری از کسان در فکر و آرزوی آن بوده و برای آن نقشه می‌کشیده‌اند. از این رو می‌بینیم که بحیره، از بنی صعصعه، پذیرش اسلام خود و قبیله‌اش را مشروط به این کرد که زمامداری بعد از پیامبر خدا ﷺ از آن او و قبیله‌اش باشد، و نیز هودیه حنفی در برابر اسلام آوردن خود، از پیامبر حقی در حکومت بعد از او را درخواست کرد..... که در اواخر عمر پیامبر اکرم مدعی پیغمبری شد نیز به ابتدا

خدمت آن رسید و از ایشان درخواست رسمی در آینده قدرت کرد و... رسول خدا ﷺ از همان ابتدای بعثت - البته به تعلیم وحی - همواره به مسأله زمامداری بعد از خودش می‌اندیشید؛ به ویژه در نخستین روزی که از پیروان خود برای تشکیل جامعه اسلامی بیعت می‌گرفت، توجه حضرتش به این امر مهم و حساس کاملاً آشکار بود. چاره‌اندیشی رسول خدا ﷺ درباره جانشینی پس از خود، را بخاری و مسلم در صحیح خود، نسائی و ابن ماجه در سنن خویش، مالک در الموطأ، احمد بن حنبل در مسند خود، و دیگران در کتاب‌هایشان آورده‌اند. ما در این جا سخن بخاری را از صحیح او نقل می‌کنیم. او می‌نویسد:

«عبادة بن صامت گفت: ما با رسول خدا ﷺ بر این اساس بیعت کردیم که در تنگی و فراخی و غم و شادی، مطیع و فرمانبردار حضرتش باشیم و بر سر فرمانروایی با اهلش به ستیزه برنخیزیم.»^۱

عبادة بن صامت در روز بعیت عقبه کبری^۲ یکی از نقبای

۱. صحیح بخاری، کتاب الاحکام، باب کیف یبایع الامام الناس، ج ۴، ص ۱۶۳، ح ۱؛ لفظ «العسر و اليسر» (تنگی و فراخی) در صحیح مسلم، کتاب الامارة، باب وجوب طاعة الامراء فی غیر معصية و تحریمها فی المعصية، ح ۴۱ و ۴۲؛ سنن نسائی، کتاب البيعة، باب البيعة على ان لا ننازع الامر اهله؛ سنن ابن ماجه، کتاب الجهاد، باب البيعة، ح ۲۸۶۶؛ موطأ مالک، کتاب الجهاد، باب الترغيب فی الجهاد، ح ۵؛ مسند احمد، ج ۵، صص ۳۱۴ و ۳۱۹ و ۳۲۱ و ج ۴، ص ۴۱۱.

شرح حال عبادة بن صامت در سير اعلام النبلاء، ج ۲، ص ۳ و تهذيب ابن عساکر، ج ۷، ص ۲۰۷-۲۱۹ آمده است.

۲. هنگامی که چند تن از اهالی یثرب پیش از هجرت رسول خدا ﷺ نزد آن حضرت آمده و ایمان آوردند، پیامبر به آنان مأموریت داد تا به شهر خود مراجعت نموده و به تبلیغ دین و آموزش احکام بپردازند. سال بعد همان گروه به همراه حدود هفتاد نفر از مؤمنان تازه به اسلام گرویده در مکان عقبه

دوازده گانه و معتمدان انصار بود که رسول خدا ﷺ در آن روز از گروه هفتاد و چند نفری که با وی بیعت کردند خواست از میان خودشان دوازده نفر را که مورد اعتماد و اطمینانشان باشند، برگزینند و به حضرتش معرفی کنند، تا هر کدام از آنها در مدینه مسؤولیت و سرپرستی گروه خود را بر عهده گیرد.

رسول خدا ﷺ به عده‌ای که انتخاب شده بودند، فرمود:

«مسؤولیت و سرپرستی گروهتان در تمامی امور با شخص شماست، و شما

همان وظیفه را دارید که حواریون برای عیسی بن مریم عليه السلام داشتند...»^۱

عباده بن صامت یکی از همین نقبای دوازده گانه بوده است که تصریح می‌کند از جمله مواد بیعت ما در روز عقبه با پیامبر خاتم عليه السلام این بود که بر سر فرمانروایی بعد از آن حضرت، با اهلش به ستیزه برنخیزیم: «أَنْ لَا تُنَازَعُوا الْأَمْرَ أَهْلَهُ.»

مقصود رسول خدا ﷺ از کلمه «امر» که در حدیث مزبور آمده و به هنگام گرفتن بیعت از هفتاد و دو مرد و زن انصار در بیعت عقبه کبری روی آن تأکید شده که با اهلش به ستیزه برنخیزند، همان فرمانروایی و حکومتی است که در سقیفه بنی ساعده^۲، برای به دست گرفتن آن به منازعه برخاستند؛ در صورتی که خداوند از شایستگان و کسانی که اهلیت چنان حکومتی را دارند، چنین یاد کرده است:

کبری (نزدیک جمرات) به حضور پیامبر شرفیاب گردیده و با آن حضرت بیعت نمودند.

۱. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱، ص ۱۱۲۱.

۲. ر.ک: دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۱۷۴.

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾^۱

«فرمانبردار خدا و پیامبر و صاحبان امر یعنی فرمانروایانتان باشید.»

اگر چه رسول خدا ﷺ فرمانروا و ولی امر بعد از خودش را در این جا معرفی نکرده است، و حکمت نیز چنین اقتضا داشت که ولی امر بعد از خود را، که کسی غیر از طایفه انصار بود، در آن موقعیت معرفی نکند (زیرا چه بسا روحیه بسیاری از آنها که در آن شرایط دست بیعت به دست رسول خدا می‌زدند، آمادگی پذیرش چنان موضوعی را نداشت)، با این حال رسول خدا ﷺ از آنها پیمان گرفت که بعدها وقتی که حضرتش ولی امر آنان را تعیین فرمود، به مخالفت و ستیزه با او برنخیزند.

فصل اول

تعیین وصی پیامبر (ﷺ) و
امامت علی (علیه السلام) در مکتب خلفا

یکم: در سال سوم بعثت

تاریخ و احادیث معتبر گواهی می دهند که پیامبر خدا ﷺ ولی امر و فرمانروای بعد از خود را در گردهمایی کوچکی، در نخستین روزی که نزدیکانش را به پذیرش اسلام دعوت فرمود، مشخص و معرفی کرد.

این موضوع را گروهی از اهل حدیث و سیره، مانند طبری، ابن عساکر، ابن اثیر، ابن کثیر، متقی هندی و دیگران، در کتاب های خود آورده اند.

طبری این رویداد را از قول امیرالمؤمنین ﷺ در تاریخ خود چنین آورده است:

«هنگامی که آیه وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ^۱ بر رسول خدا ﷺ نازل شد، آن حضرت مرا طلبید و فرمود:

«یا علی! خداوند مرا فرمان داده است که به نزدیکانم اخطار دهم و آن ها را از گمراهیشان بترسانم. متوجه هستم که این کار، امری توان فرساست؛ چرا که می دانم تا من در این مورد لب بگشایم، حرکتی ناروا از ایشان خواهم دید که

مایل به آن نیستم. پس خاموش ماندم تا این که جبرئیل بر من فرود آمد و گفت: ای محمد! اگر فرمان نبری، خداوند تو را عذاب خواهد کرد. اکنون خوراکی از ران گوسفند تهیه کن و قدحی دوغ برای ما آماده نما و فرزندان عبدالمطلب را دعوت کن تا با ایشان سخن گویم و فرمان خدا را به ایشان ابلاغ نمایم.»

من فرمان بردم و امر رسول خدا را انجام دادم و فرزندان عبدالمطلب را که تعدادشان به چهل نفر - یکی بیش تر یا کم تر - می رسید و در میانشان عموهای او، مانند ابوطالب و حمزه و عباس و ابولهب بودند، به آن مجلس دعوت کردم.

هنگامی که همه میهمانان حاضر شدند، پیامبر خاتم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) مرا فرمان داد تا غذایی را که آماده کرده بودم بر سر سفره بگذارم. دستور آن حضرت را اطاعت کردم. آنگاه رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) نخست دست در ظرف غذا برد و تکه گوشتی بر گرفت و آن را با دندان خود به چند پاره قسمت کرد و در دیگ بینداخت و سپس روی به میهمانان کرد و فرمود: به نام خدا مشغول شوید و هر کدام سهم خود را از آن برگزید.

همه آنان، تا آن جا که ظرفیت داشتند، از آن غذا خوردند؛ به حدی که اثر انگشتان این ها در ظرف غذایشان دیده می شد. به خدایی که جان علی به دست قدرت اوست، تمامی آنچه را که پیش روی همه آن ها نهاده بودم، تنها اشتهای یک تن از آن ها را کفایت می کرد.

چون غذایشان را خوردند، رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) فرمان داد تا قدح دوغ را در اختیار آن ها بگذارم. همگی از آن دوغ سیر نوشیدند و تشنگی خویش را برطرف ساختند. خدای را سوگند که دوغ آن قدح تنها برای فرو نشانیدن آتش تشنگی

یکی از آنها کافی بود.

در این وقت رسول خدا (ﷺ) آماده سخن گفتن شد، اما ابولهب نگذاشت و پیشدستی کرد و گفت: رفیقتان بدجووری شما را سحر کرده است. به سبب گفته او، همه حاضران برخاستند و پیش از آن که پیامبر خاتم سخنی گفته باشد، بیرون رفتند.

پس از بیرون رفتن آنها، رسول خدا (ﷺ) به من فرمود: «ای علی! این مرد در سخن گفتن بر من پیشی گرفت و همچنان که دیدی، پیش از آن که من با ایشان سخنی گفته باشم، پراکنده شدند. بار دیگر همان را که آماده کرده بودی، مهیا کن و فردا به ناهار دعوتشان نما.»

فرمان رسول خدا (ﷺ) را اطاعت کرده و دیگر بار به ناهار دعوتشان کردم. آنان همگی بر سفره پیامبر خاتم نشستند و آن حضرت چون روز گذشته فرمان داد تا ظرف غذا را در برابرش بگذارم و ایشان نیز آنچه را که در روز پیش انجام داده بود، تکرار کرد. آنان همگی از آن غذا خوردند و سیر شدند. آنگاه قدح دوغ را در اختیارشان گذاشتم؛ همگی نوشیدند و تشنگی فرو نشانند. سپس رسول خدا (ﷺ) آغاز به سخن کرد و فرمود:

«ای فرزندان عبدالمطلب! به خدا قسم من در همه عرب جوانی را سراغ ندارم که بهتر از آنچه من برای شما آورده‌ام، برای بستگانش آورده باشد. من خیر دنیا و سرای دیگر را برای شما آورده‌ام و خداوند مرا فرمان داده است تا شما را برای دستیابی به این همه خیر، به سوی او بخوانم. اکنون کدام یک از شما مرا در پیشبرد چنین امر مهمی یاری خواهد کرد تا برادر و وصی و جانشین من در میان شما باشد؟»

هیچ یک از آن‌ها به پیشنهاد رسول خدا ﷺ پاسخ مثبتی نداده و همگی از آن سر باز زدند. من که از نظر سنی از همه کوچک‌تر بودم، با چشمانی نمناک و... گفتم: ای رسول خدا! من تو را در این امر مهم یار و مددکار خواهم بود. آن‌گاه رسول خدا ﷺ گردنم را گرفت و رو به همه حاضران کرد و فرمود:

«إِنَّ هَذَا أَخِي وَ وَصِيِّي وَ خَلِيفَتِي فِيكُمْ؛ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا»

«این برادر و وصی من، و خلیفه و جانشین من در میان شما خواهد بود؛ گوش به فرمانش دارید و مطیع اوامرش باشید.»
حاضران، در حالی که سخت می‌خندیدند، از جای برخاستند و به هنگام بیرون رفتن از خانه، رو به ابوطالب کردند و گفتند:
به تو دستور می‌دهد که گوش به فرمان پسر ت دهی و اطاعتش کنی.»^۱

۱. تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱، صص ۱۱۷۱-۱۱۷۲؛ تاریخ ابن عساکر، تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۱ (در شرح حال امام)؛ تاریخ ابن اثیر، ج ۲، ص ۲۲۲؛ نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۳، ص ۲۶۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۳، ص ۳۹ (که سخن پیامبر خاتم را درباره علی ﷺ حذف کرده و به جای آن «کذا و کذا» نهاده است؛ کنز العمال متقی هندی، ج ۱۵، صص ۱۰۰ و ۱۱۵ و ۱۱۶ (و در صفحه ۱۳۰ آورده است: أخی و صحابی و ولیکم بعدی؛ برادرم و دوستم و فرمانروای شما بعد از من)؛ سیره الحلبیه، ج ۱، ص ۲۸۵. مسند احمد نیز در این باب دو روایت را به اختصار ذکر نموده است.

دوم: در غزوة تبوک

در صحیح بخاری و مسلم، مسند طیالسی و احمد بن حنبل، سنن ترمذی و ابن ماجه و دیگر منابع^۱ آمده (و ما سخن بخاری را می آوریم) که رسول خدا (ﷺ) به علی (رضی الله عنه) فرموده است:

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ نَبِيٌّ بَعْدِي»

«تو مرا به منزله هارونی برای موسی؛ با این تفاوت که پس از من دیگر

پیامبری نخواهد بود.»

پایان این حدیث در صحیح مسلم چنین آمده است:

«إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيٌّ بَعْدِي»

ابن سعد در طبقاتش از قول برّاء بن عازب و زید بن ارقم می نویسد که این دو صحابی گفته اند که چون جنگ تبوک پیش آمد، رسول خدا (ﷺ) به علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) فرمود: یا باید من در مدینه بمانم یا تو، و چون علی (رضی الله عنه) را به جانشینی خود برگزید، خود به منظور پیکار با مشرکان خارج شد.

پس از عزیمت پیامبر خدا (ﷺ)، کسی گفت: رسول خدا، علی را به سبب کاری ناخوشایند که از او سرزده، بر جای گذاشته است! این سخن چون به گوش علی (رضی الله عنه) رسید، خود را به رسول خدا (ﷺ)

۱. صحیح بخاری (باب مناقب علی بن ابی طالب)، ج ۲، ص ۲۰۰؛ صحیح مسلم (باب فضل علی بن ابی طالب)، ج ۷، ص ۱۲۰؛ صحیح ترمذی (باب مناقب علی)، ج ۱۳، ص ۱۷۱؛ مسند طیالس، ج ۱، صص ۲۸-۲۹؛ ابن ماجه (باب فضل علی بن ابی طالب)، ج ۱۱۵؛ مسند احمد، ج ۱، صص ۱۷۰، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۵ و ۳۳۰، ج ۳، صص ۳۲ و ۳۳۸، ج ۶، صص ۳۶۹ و ۴۳۸؛ مستدرک حاکم، ج ۲، ص ۳۳۷؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، صص ۱۴-۱۵؛ مجمع الزوائد، صص ۱۰۹-۱۱۱.

رسانید.

چون چشم پیامبر خاتم به علی (علیه السلام) افتاد، پرسید: اتفاقی افتاده است؟!

علی (علیه السلام) گفت: نه، ای رسول خدا! اما شنیده‌ام کسی شایع کرده که تو به سبب خطایی که از من سر زده، آزرده خاطر شده‌ای و مرا به جای گذاشته‌ای!

رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) تبسمی کرد و فرمود:

علی! نمی‌خواهی تو مرا به منزلهٔ هارون برای موسی باشی، با این تفاوت که بعد از من پیامبری نخواهد بود.

امام پاسخ داد: دوست دارم ای رسول خدا.

و پیامبر خاتم فرمود: مقام و منزلت تو آن چنان است.^۱

مقصود از لفظ «منی» در احادیث پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم)

لفظ «منی» که در حدیث «انت منی بمنزلهٔ هارون من موسی» آمده، مراد و مقصود پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله و سلم) را از به کار بردن آن در احادیث دیگر آشکار می‌سازد؛ و آن این که هارون در پیامبری شریک حضرت موسی، و در امر تبلیغ احکام الهی، یار و همکار او بوده است. علی (علیه السلام) هم به موجب حدیث منزلت، برای خاتم پیامبران به منزلهٔ هارون است برای موسی؛ به جز نبوت و پیامبری. پس برای علی (علیه السلام) از سمت هارون، تنها یاری و همکاری با پیامبر خاتم در امر تبلیغ احکام الهی باقی

۱. طبقات ابن سعد، ج ۳، ص ۱۵؛ مجمع الزوائد هیثمی، ج ۹، ص ۱۱۱ (با جزئی اختلاف).

می‌ماند.

همچنین رسول خدا (ﷺ) منظور از لفظ «منی» را در سخنانش در روز عرفات در حجة الوداع آشکارا بیان کرده است:
 «عَلِيٌّ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ عَلِيٍّ. لَا يُؤَدِّي عَنِّي، إِلَّا أَنَا أَوْ عَلِيٌّ»^۱
 «علی از من است و من از علی، و وظیفه مرا به جز خودم یا علی، کس دیگری انجام نمی‌دهد.»

منظور رسول خدا (ﷺ) از به کار بردن لفظ «منی» در این احادیث متعدد، یعنی علی (ع) در مقام تبلیغ احکام الهی به مکلفین، به منزله پیامبر خاتم است.

از همین جا معنا و مفهوم لفظ «منی» که در دیگر احادیث پیامبر خاتم و در شأن علی (ع) به طور سربسته آمده است، روشن می‌شود؛ مانند خبری که در روایت بُریده در شکایت از امام (ع) آمده که پیامبر خاتم (ﷺ) به او فرموده است: «لَا تَقْعُ فِي عَلِيٍّ فَإِنَّهُ مِنِّي»^۲ و یا روایت عمران بن حصین که رسول خدا (ﷺ) به او فرمود: «إِنَّ عَلِيًّا مِنِّي»^۳.

در تمامی این روایات، منظور رسول خدا (ﷺ) این بود که به مردم بفهماند وظیفه علی و امامان از نسل او در برابر رسول خدا در کشیدن بار سنگین تبلیغ بی‌واسطه به مکلفان، همانند وظیفه شخص پیامبر

۱. سنن ابن ماجه، ج ۱، کتاب المقدمه، باب فضائل الصحابه، ص ۹۲؛ مناقب ترمذی، ج ۳، ص ۱۶۹، ح ۲۵۳۱؛ کنز العمال (چاپ اول)، ج ۶، ص ۱۵۳؛ مسند احمد بن حنبل، ج ۴، صص ۱۶۴-۱۶۵ (از حدیث حبشی بن جناده و به طرق متعدد).

۲. ر.ک: دو مکتب در اسلام، ج ۱، ص ۶۰۸ به بعد.

۳. همان.

خاتم است. بنابراین، آنان همگی از پیامبرند، و پیامبر خاتم از ایشان. آن‌ها در امر تبلیغ شریک او هستند، و فقط در یک مورد با هم اختلاف دارند و آن این که رسول خدا ﷺ احکام و مقررات الهی را بی واسطه و مستقیماً از طریق وحی از خدای تبارک و تعالی دریافت می‌کند، اما ایشان آن را از شخص پیامبر خاتم. پس امامان، از جانب پیامبر خدا ﷺ برای امت اسلامی مبلغ می‌باشند و خدا و پیامبرش ایشان را برای کشیدن بار سنگین امامت از پیش آماده کرده‌اند. زیرا خداوند ایشان را - همان طور که در آیه تطهیر خبر داده - بالباسی که از عصمت و پاکی بر اندامشان پوشانیده، از هر پلیدی و ناپاکی دور داشته است. علاوه بر این، رسول خدا ﷺ از آنچه که خداوند به او وحی می‌فرمود، علی علیه السلام را به طور خاصی بهره‌مند می‌ساخت و امامان (یکی بعد از دیگری) نیز همه آن‌ها را از پدرشان علی علیه السلام به ارث برده‌اند. روایات زیر گویای همین مطلب است.

حاملان علوم پیغمبر ﷺ

در تفسیر رازی و کنز العمال متقی هندی آمده است که علی علیه السلام فرمود:

«رسول خدا ﷺ هزار باب از حکمت و دانش مرا بیاموخت که از هر کدام از آن‌ها، هزار در از علوم دیگر به رویم گشوده شد.»^۱
در تفسیر طبری، طبقات ابن سعد، تهذیب التهذیب، کنز العمال و

۱. تفسیر رازی، در تفسیر آیه ان الله اصطفى آدم و... کنز العمال، ج ۶ صص ۳۹۲ و ۴۰۵.

فتح الباری روایت زیر آمده، که ما از فتح الباری نقل می‌کنیم:

«از ابوظیفیل روایت شده است که گفت: من در یکی از سخنرانی‌های علی (علیه السلام) حضور داشتم که می‌گفت: هر چه می‌خواهید از من پرسید، که به خدا قسم اگر از آنچه تا روز قیامت اتفاق خواهد افتاد، از من پرسید، به آن پاسخ خواهم داد و شما را از آن باخبر خواهم کرد. از قرآن از من پرسید که به خدا سوگند آیه‌ای نیست مگر این که می‌دانم در شب نازل شده است یا در روز، در بیابان بر پیامبر خدا (ﷺ) فرود آمده است یا در کوه...»^۱

از این رو است که رسول خدا بنا به روایت جابر بن عبد الله در حق علی (علیه السلام) فرموده است:

«من شهر علم هستم و علی دروازه آن است. هر کس بخوهد به این شهر وارد شود، باید از دروازه آن بگذرد.»

حاکم می‌گوید که این روایت صحیح الاسناد است.^۲

بنا به روایتی، در پایان حدیث فوق چنین آمده است:

«و هر کس که خواهان دانش است، باید از در وارد شود.»^۳

همین موضوع، در روایت دیگر چنین آمده است:

«در جنگ حدیبیه بود که دیدم رسول خدا (ﷺ) دست علی را در

۱. تفسیر طبری، ج ۲۶، ص ۱۱۶؛ طبقات ابن سعد، ج ۲، ص ۱۰۱؛ تهذیب التهذیب، ج ۷، ص ۳۳۷؛ فتح الباری، ج ۱۰، ص ۲۲۱؛ حلیه الاولیاء، ج ۱، صص ۶۷-۶۸؛ کنز العمال، ج ۱، ص ۲۲۸.

۲. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۶ (در ص ۱۲۷ به طریقی دیگر آمده)؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۴۸ و ج ۷، ص ۱۷۲ و ج ۱۱، صص ۴۸-۴۹؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۲؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۶، ص ۳۲۰ و ج ۷، ص ۴۲۷؛ فیض القدیر، ج ۳، ص ۴۶؛ کنز العمال (چاپ دوم)، ج ۱۲، ص ۲۰۱، ج ۱۱۳۰؛ صواعق المحرقة، ص ۷۳.

۳. مستدرک الصحیحین، ج ۳، صص ۱۲۷-۱۲۹.

دست گرفته و فرمود:

این مرد، سرور آزادگان و کشندهٔ تبهکاران است. یاری کنندهٔ او پیروز است و خوارکننده‌اش، خوار و بی‌مقدار.

در این جا رسول خدا ﷺ صدایش را بلند کرد و به سخنانش چنین ادامه داد:

من شهر دانشم و علی دروازهٔ آن است؛ هر کس بخواهد به این شهر درآید، باید از دروازهٔ آن وارد شود.^۱

در روایت ابن عباس، سخنان پیغمبر ﷺ این طور آمده است: «من شهر دانشم و علی دروازهٔ آن است؛ هر کس که قصد این شهر کند، باید از دروازهٔ آن وارد شود.»^۲

اما در روایت شخص امام علی علیه السلام آمده است که پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«أَنَا ذَاؤُ الْعِلْمِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا»^۳

و یا آن طور که ابن عباس روایت کرده است:

«أَنَا مَدِينَةُ الْحِكْمَةِ وَعَلِيٌّ بَابُهَا، فَمَنْ أَرَادَ الْحِكْمَةَ فَلْيَأْتِ الْبَابَ»^۴

و در روایتی دیگر از امام علیه السلام آمده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. تاریخ بغداد خطیب، ج ۲، ص ۳۷۷.

۲. کنز العمال (چاپ دوم)، ج ۱۲، ص ۲۱۲، ج ۱۲۱۹.

۳. ریاض النضره، ج ۲، ص ۱۹۳.

۴. تاریخ بغداد خطیب، ج ۱۱، ص ۲۰۴؛ صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب.

«أَنَا دَارُ الْحِكْمَةِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا»^۱

به روایت ابوذر، پیغمبر در حق علی (علیه السلام) فرمود:

«عَلِيٌّ بَابٌ عِلْمِي، وَ مُبَيَّنٌّ لِمَتِّي مَا أُرْسِلْتُ بِهِ بَعْدِي...»^۲

«علی دروازه دانش من است و پس از من، آنچه را که به آن فرستاده و

مأمور شده‌ام، برای امتم بیان خواهد نمود.»

در روایت انس بن مالک آمده است که پیغمبر خدا (ﷺ) به علی فرمود:

«أَنْتَ تُبَيِّنُ لِمَتِّي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي»

«تو پس از من، موارد اختلاف امتم را حل و فصل خواهی نمود.»

حاکم می‌نویسد که این حدیث با توجه به مبنایی که بخاری و

مسلم در شناخت صحت احادیث دارند، صحیح است.^۳

در روایتی دیگر آمده که پیغمبر خدا (ﷺ) به علی (علیه السلام) فرمود:

«أَنْتَ تُؤَدِّي عَنِّي، وَ تُسْمِعُهُمْ صَوْتِي، وَ تُبَيِّنُ لَهُمْ مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ بَعْدِي»

«تو رسالتم را ادامه خواهی داد، و صدایم را به گوش امتم خواهی رسانید و

پس از من موارد اختلاف ایشان را حل و فصل خواهی نمود.»^۴

۱. صحیح ترمذی، ج ۱۳، ص ۱۷۱، باب مناقب علی بن ابی طالب؛ حلیه الاولیاء ابونعیم، ج ۱، ص ۶۴
کنز العمال (چاپ اول)، ج ۶ ص ۱۵۶.

۲. کنز العمال (چاپ اول)، ج ۶ ص ۱۵۶.

۳. مستدرک الصحیحین، ج ۳، ص ۱۲۲؛ کنز العمال (چاپ اول)، ج ۶ ص ۱۵۶؛ کنوز الحقایق المناوی، ص ۱۸۸.

۴. حلیه الاولیاء، ج ۱، ص ۶۳.

سوم: در غدیر خم

داستان غدیر خم بنابر روایات معتبر مکتب خلفا، بدین گونه است:

در روز هیجدهم ذیحجه الحرام^۱ سال دهم هجرت و به هنگام بازگشت پیغمبر ﷺ از حجة الوداع^۲ در محل غدیر خم، منزلگاهی به نام جحفه^۳، که محل جدا شدن راه‌های مدینه و مصر و شام^۴ از یکدیگر بود، این آیه بر رسول خدا ﷺ نازل گردید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...﴾^۵

پس از نزول این آیه، رسول خدا ﷺ به کاروان‌ها دستور توقف داد و مقرر فرمود تا همان جا فرود آمده، پیش رفتگان را فراخوانند، تا واپس ماندگان نیز از راه برستند و به ایشان بپیوندند.^۶

آنگاه اصحابش را از سایه گرفتن در پناه درخت‌های خار، که در گوشه و کنار آن بیابان روئیده بود نهی فرمود، تا متفرق نشوند و مقرر داشت تا پای درختان را از خس و خاشاک پاک گردانند^۷ و سپس مردم

۱. حاکم حسکانی، ج ۱، صص ۱۹۲-۱۹۳.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۰۵ و ۱۶۳-۱۶۵.

۳. همان، صص ۱۶۳-۱۶۵؛ ابن کثیر، ج ۵، صص ۲۰۹-۲۱۳.

۴. واژه «الجحفه» در معجم البلدان.

۵. مائده، ۶۷.

۶. تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۳.

۷. مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۰۵؛ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹.

را برای ادای نماز جماعت فراخوانند.^۱

اصحاب آن حضرت با انداختن پارچه‌هایی بر سر شاخ و برگ درخت خار، سایبانی برای آن حضرت فراهم کردند^۲ و آن حضرت نماز ظهر را در آن گرمای طاقت‌فرسا^۳ با آن جمعیت به جای آورد. سپس برای خطبه برخاست و خدای را حمد و سپاس گفت و مردم را موعظه بسیار کرد و آنگاه فرمود:

«نزدیک است که مرا بخوانند و من هم اجابت کنم [کنایه از این که مرگم فرا رسیده است] و من و شما هر دو در پیشگاه خداوند مسؤولیم. در آن روز شما خدای را چه جواب خواهید داد؟»

مردم بانگ برآوردند که: ما گواهی می‌دهیم که تو به نیکوترین وجه رسالت خویش را انجام داده‌ای، و ما را راهنمایی فرموده‌ای و خدایت پاداش خیر دهد.

آنگاه پیامبر خاتم (ﷺ) پرسید: «آیا به یکتایی خدا و رسالت من گواهی نمی‌دهید؟! آیا گواهی نمی‌دهید که بهشت و جهنم راست است و وجود دارند؟» مردم بانگ برآوردند: آری، به همه این‌ها گواهی می‌دهیم.

پیامبر خاتم (ﷺ) فرمود: «بار خدایا! گواه باش. آنگاه پرسید: آیا صدایم را می‌شنوید؟»

جواب دادند: آری.

۱. مسند احمد، ج ۶ ص ۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، باب فضل علی؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، صص ۲۰۹-۲۱۰.

۲. مسند احمد، ج ۴، ص ۳۷۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۲.

۳. مسند احمد، ج ۴، ص ۲۸۱، سنن ابن ماجه، باب فضل علی؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۴، ص ۲۱۲.

سپس فرمود: «ای مردم! من پیشاپیش شما (از این دنیا) می‌روم، و شما در کنار حوض کوثر بر من وارد می‌شوید؛ حوضی که پهنای آن به اندازه فاصله بصری تا صنعاء^۱ می‌باشد، و به تعداد ستارگان آسمان بر گرداگرد آن جام‌های نقره نهاده شده و من در آن هنگام از دو چیز گرانبها که در میان شما به امانت بر جای نهاده‌ام، خواهم پرسید. پس دقت کنید که پس از من با آن دو چگونه رفتار خواهید کرد!»

در این جا یک نفر از میان جمعیت بانگ برآورد که: ای رسول خدا! آن دو چیز گرانبها کدام هستند؟

رسول اکرم (ﷺ) فرمود: «یکی کتاب خداست که از یک سو در دست خداست و از سوی دیگر در دست شما؛ آن را نیکو نگه دارید و دستوراتش را به کار بندید و آن را به چیزی عوض نکنید که گمراه خواهید شد. و دیگری، عترت و اهل بیت من می‌باشند و خدای لطیف مرا آگاه کرده که این دو از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند. من این را از خدا خواسته‌ام. پس بر آن دو پیشی نگیرید که به هلاکت و گمراهی می‌افتید، و از ایشان واپس نمانید که هلاک می‌شوید. چیزی به آن‌ها نیاموزید که آن‌ها از شما آگاه‌ترند.»

آنگاه فرمود^۲: «آیا می‌دانید که من از همه مؤمنان بر خودشان سزاوارتر و مقدم‌تر می‌باشم؟»

۱. بصری شهرکی بود در نزدیکی دمشق و دیگری در نزدیکی بغداد. البته این تشبیه پیغمبر برای این بوده که اطرافیانش وسعت آن را در نظر آورند و نه چیز دیگر.

۲. مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۶۲-۱۶۵. برخی از الفاظ آن در روایات حاکم حسکانی، ج ۳، صص ۱۰۹-۱۱۰ و تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹ آمده است.

مردم بانگ برآوردند: آری! ای رسول خدا!^۱
 حضرت باز پرسید: «آیا می‌دانید - یا گواهی می‌دهید - که من بر هر
 فرد مؤمنی از خود او مقدم‌تر و اولی هستم؟»
 مردم فریاد برآوردند: آری ای رسول خدا!^۲
 پس پیغمبر خدا (ﷺ) دست علی (علیه السلام) را گرفت و بلند کرد؛ به
 طوری که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد^۳، آنگاه فرمود:
 «ای مردم! خداوند مولا و سرور من است، و من مولا و سرور شما هستم.^۴
 پس هر کس را که من مولای او می‌باشم، این علی مولای او خواهد بود.^۵»
 سپس دست به دعا برداشت و گفت: «بار خدایا! دوستدار او را دوست
 بدار، و دشمنش را دشمن شمار.^۶ یاری کننده او را یاری کن، و خوار کننده او را
 خوار گردان.^۷ دوست بدار هر کس که او را دوست بدارد، و خشم‌گیر بر آن کس

۱. مسند احمد، ج ۱، صص ۱۱۸-۱۱۹ و ج ۴، ص ۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۴۳، ح ۱۱۶؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ۲۰۹ و در ج ۵، ص ۲۱۰ «الست أولى بكل امری من نفسه» آمده است.
۲. مسند احمد، ج ۴، صص ۲۸۱ و ۳۶۸ و ۳۷۰ و ۳۷۲؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۹، صص ۲۰۹ و ۲۱۲.
۳. در روایت حاکم حسکانی، ج ۱، ص ۱۹۰ «فرغ یدیه حتی یری بیاض ابطیه» و ص ۱۹۳ «حتی بان بیاض ابطیهما» آمده است.
۴. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱. در تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۰۹ «انا مولی کل مؤمن» آمده است.
۵. این مطلب در تمام مصادری که تاکنون در این مورد نام برده شده، آمده است.
۶. مسند احمد، ج ۱، صص ۱۱۸-۱۱۹ و ج ۴، صص ۲۸۱ و ۳۷۰ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ج ۵، صص ۳۴۷ و ۳۷۰؛ مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۰۹؛ سنن ابن ماجه، باب فضل علی؛ حاکم حسکانی، ج ۱، صص ۱۹۰-۱۹۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، صص ۲۰۹-۲۱۳، که در صفحه ۲۰۹ می‌نویسد: به زید گفتم تو آن را از رسول خدا (ﷺ) شنیدی؟ گفت: در آن بیابان کسی نبود که آن را به چشم ندیده و به گوش نشنیده باشد. آن وقت ابن کثیر می‌نویسد: ابو عبدالله ذهبی این حدیث را صحیح دانسته است.
۷. مسند احمد، ج ۱، صص ۱۱۸-۱۱۹؛ مجمع الزوائد، ج ۹، صص ۱۰۴-۱۰۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۳؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، صص ۲۱۰-۲۱۱.

که بر او خشم گیرد^۱» و در پایان فرمود: «خدایا گواه باش^۲»
 راوی می گوید: هنوز پیامبر و علی از یکدیگر از هم جدا نشده
 بودند که این آیه بر پیغمبر ﷺ نازل شد:
 ﴿... الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ
 دِينًا...﴾^۳

«امروز دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام
 را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم.»
 آنگاه رسول خدا فرمود:
 «اللّٰه اكبر بر اكمال دين و اتمام نعمت و خشنودی خداوند به رسالت من و
 ولايت علي.»^۴

يعقوبی در تاريخ خود - در باب آيات مدنی - می نویسد:
 «آخرین آیه ای که بر رسول خدا ﷺ نازل شد، آیه ﴿اليوم اكملت
 لكم دينكم﴾ بود و این روایت صحیح است و نزول آن در روزی بود که
 رسول خدا ﷺ آشکارا ولایت و زمامداری علی بن ابی طالب -
 صلوات الله عليه - را در غدیر خم به گوش همگان رسانید.»^۵
 پس از انجام این مراسم، عمر بن الخطاب، علی ﷺ را دید و به او

۱. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۰.

۲. شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳. مائده، ۳.

۴. حاکم حسکانی از ابوسعید خدری در ج ۱، صص ۱۵۷-۱۵۸، ح ۲۱۱ و ۲۱۲ و از ابوهریره در ح ۲۱۳
 آورده؛ همین مطلب به طور فشرده در تاریخ ابن کثیر آمده است.

۵. تاریخ یعقوبی، ج ۳، ص ۴۳.

گفت:

«ای پسر ابوطالب! این موهبت بزرگ بر تو گوارا باد که صبح را به
شام آوردی؛ در حالی که مولا و سرور همه مؤمنان گردیده‌ای.»^۱

در روایت دیگر آمده است که:

عمر بن خطاب به علی (رضی الله عنه) گفت: «بَخُّ بَخُّ لَكَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ»^۲

«خوشا به حالت ای پسر ابوطالب.»

بنا به روایت دیگر گفته است:

«گوارایت باد ای پسر ابوطالب که صبح و شام کردی؛ در حالی که

سرور همه مؤمنان شده‌ای.»^۳

تاجی که رسول خدا (ﷺ) در آن روز بر سر امام نهاد

رسول خدا (ﷺ) عمامه‌ای سیاه رنگ^۴ به نام سحاب داشت که آن
را در روزهای مخصوصی^۵، چون فتح مکه^۶، به سر می‌بست^۷. پیامبر
خدا همان عمامه را در روز غدیر خم بر سر علی (رضی الله عنه) بست.

۱. مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۲۸۱.

۲. شواهد التنزیل، ج ۱، ۱۵۷-۱۵۸.

۳. مسند احمد بن حنبل، ج ۴، ص ۲۸۱؛ سنن ابن ماجه، باب فضل علی؛ الریاض النضره، ج ۲، ص ۱۶۹؛
تاریخ ابن کثیر، ج ۵، ص ۲۱۰.

۴. ذکر سیاه رنگ بودن عمامه‌ای که آن را چون تاج بر سر امام نهاد، در روایت عبداللّه بن بشیر و
شخص امام آمده است.

۵. به این مطلب در کتاب‌های حدیث اشاره شده است.

۶. صحیح مسلم، کتاب الحج، ح ۴۵۱-۴۵۲؛ سنن ابوداود، ج ۴، ص ۵۴، باب العمائم؛ شرح المواهب ج
۵، ص ۱۰، به نقل از معرفه الصحابه ابونعیم.

۷. زاد المعاد ابن القیم، فصل فی ملابسه، در حاشیه شرح زرقانی بر المواهب اللدنیه.

از عبد الاعلی بن عدی البهرانی روایت شده که گفت: «رسول خدا ﷺ در غدیر خم علی را پیش خواند و به دست خود عمامه‌ای بر سرش بست و دنباله آن را به پشت سرش رها نمود.^۱»

و از شخص امیرالمؤمنین علی ﷺ آمده است که فرمود:

«در روز غدیر خم، رسول خدا ﷺ عمامه سیاهی بر سرم بست، و دنباله آن را روی دوشم رها نمود.»^۲

در مسند طیالسی و سنن بیهقی، سخن امیرالمؤمنین ﷺ چنین آمده است:

«در روز غدیر خم، رسول خدا ﷺ عمامه‌ای بر سرم بست و دنباله آن را به پشت سرم رها کرد؛ آنگاه فرمود: خدای عز و جل در جنگ بدر و حنین مرا به فرشتگانی، که این چنین عمامه‌ای بر سر نهاده بودند، یاری داده است. بعد فرمود: عمامه موجب می‌شود که مسلمانان از مشرکان تشخیص داده شوند...»^۳

۱. الریاض النضره، ج ۲، ص ۲۸۹، فی ذکر تعمیمه ایاه ﷺ بیده؛ اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۱۴.

۲. اصابه، ج ۲، ص ۲۷۴، در ذکر شرح حال عبدالله بن بشر.

۳. کنز العمال، ج ۲۰، ص ۴۵؛ مسند طیالسی، ج ۱، ص ۲۳؛ سنن بیهقی، ج ۱۰، ص ۱۴.

فصل دوم

جانشینان دوازده گانه

پیامبر خاتم (ﷺ) در مکتب خلفا

در گفتار اول، پاره‌ای از آیات و روایاتی که امامت حضرت علی علیه السلام را اثبات می‌کند، آوردیم. اینک روایاتی که امامت عموم اهل بیت علیهم السلام را اثبات می‌نماید و در آن روایات، خداوند متعال و خاتم المرسلین، امامان و اوصیای بعد از پیامبر خاتم را تعیین کرده و به مردم معرفی نمودند، می‌آوریم سپس به بیان آن‌ها می‌پردازیم.

الف. روایاتی که امامت عموم اهل بیت را اثبات می‌کند. (حدیث ثقلین)
در این دسته از احادیث، نام خاص هیچ یک از امامان علیهم السلام وجود ندارد، ولی امامت عموم اهل بیت علیهم السلام در آن‌ها مطرح شده است. ما در این جا دو نمونه از این احادیث را بررسی می‌نماییم.
۱. در کتاب صحیح مسلم^۱ و ده‌ها کتاب معتبر دیگر مکتب خلفا، مانند مسند احمد و سنن دارمی و سنن بیهقی و مستدرک الصحیحین^۲

۱. مسلم، ج ۷، صص ۱۲۲-۱۲۳، چاپ مصر، ۱۳۳۴ هـ.

۲. المستدرک، ج ۳، صص ۱۰۹ و ۱۴۸. برای دستیابی به بقیه مدرک، ر.ک: المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی.

روایت کرده‌اند:

زید بن ارقم می‌گوید:

در بین راه مکه و مدینه (در سفر بازگشت از حجة الوداع) در کنار
آبگیری که «خم» نام داشت، پیامبر در میان مردم چنین خطبه خواند:
ای مردم! آگاه باشید من بشری هستم (همانند شما)، نزدیک است مرا (به
عالم بقا) بخوانند، و من اجابت دعوت حق کنم. من دو چیز گرانبایه در میان شما
به میراث می‌گذارم: کتاب خدا که در آن هدایت و نور می‌باشد؛ آن را رها نکنید،
و بدان جنگ زنید.»

سپس فرمود: «و اهل بیت من، خاندان من؛ شما را در مورد اهل بیتم
یاد آور خدا می‌شوم! (این کلام را سه بار تکرار فرمود).»
سپس (بنا به نسخه مستدرک) اضافه می‌فرماید:

«هوشیار باشید که شما پس از من با این دو بازمانده چگونه رفتار می‌کنید.
این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض کوثر بر من وارد شوند.»
با تکیه بر این جمله اخیر از گفتار پیامبر (ﷺ) است که ما معتقدیم
یکی از امامان اهل بیت - که تعدادشان نیز در روایات معتبر دیگر تعیین
شده است - باید عمری چنان بلند داشته باشد که تا پایان جهان زنده
بماند و در نتیجه همدوش و قرین کتاب خدا برای همیشه در جامعه
بشری موجود باشد، و فرموده پیامبر در مورد عدم جدایی این دو
راست آید.

۲. شبیه به همین سخن را جابر از خطبه عرفه پیامبر نقل می‌کند.

وی می‌گوید:

/ من پیامبر را در ایام حج در عرفه مشاهده کردم؛ آن حضرت بر ناقه خویش به نام «غضباء» سوار بود، و برای مردم چنین خطبه می خواند: «... ای مردم! من در میان شما چیزی می گذارم که اگر بدان جنگ زنید و از آن دست برندارید، هرگز گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم که اهل بیت من می باشند.»

ترمذی پس از نقل این سخن، اضافه می کند که این حدیث از ابوذر، ابوسعید خدری، زید بن ثابت، و حذیفه بن اسید نیز روایت شده است.^۱

در این روایت، پیامبر اکرم (ﷺ) اهل بیت خویش را در کنار قرآن قرار داده و هدایت را به دست ایشان و قرآن می داند، و چنگ زدن به دامان ایشان را موجب نجات قطعی از گمراهی و ضلالت معرفی می کند، و می فرماید که هوشیار باشید، و دقت کنید که چگونه بعد از من با این دو رفتار خواهید کرد و بدانید که این دو هیچ وقت از هم جدایی ندارند، و در حوض کوثر - محل ورود نجات یافتگان رستاخیز - بر من وارد خواهند شد.

این که کتاب های آسمانی، امام و پیشوای فکری و اعتقادی و اخلاقی و عمل مردمند، از جنبه نظری، یک مسأله مسلم قرآنی است:

﴿وَمَنْ قَبْلِهِ كَتَبُ مُوسَى إِمَاماً وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَاناً عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ

الَّذِينَ ظَلَمُوا وَبُشْرَى لِلْمُحْسِنِينَ﴾^۲

۱. سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۶۲ ح ۳۷۸۶.

۲. احقاف، ۱۲.

با توجه و تکیه بر همین اصل، در کنار قرآن قرار گرفتن اهل بیت پیامبر، امامت ایشان را نیز اثبات می‌نماید.

به بیانی دیگر، اسلام از جنبه نظری در قرآن کریم بیان گردیده، اما وجود و تجسم خارجی آن در سیره اهل بیت (علیهم‌السلام) عمل شده است. بنابراین، وقتی که امامت قرآن را در جنبه نظری پذیرا شدیم، باید امامت اهل بیت را در جنبه عملی نیز بپذیریم.

علاوه بر این، از آن جا که به گفته پیامبر، هدایت منحصر در این دو میراث گرانقدر اوست، و می‌دانیم هدایت قرآن در کلیات مسایل اعتقادی، اخلاقی و عملی اسلام است، پس ناگزیر، توضیح و تبیین اسلام قرآنی^۱، وظیفه اهل بیت (علیهم‌السلام) خواهد بود، تا هدایت اتمام پذیرد و کامل گردد.

ناگفته نماند که این روایت آنقدر به صورت‌های مختلف و به وسیله افراد متفاوت نقل شده که بازگویی و بررسی همه آنها محتاج فرصت خاصی است. ما در این جا فقط در صدد آن بودیم که با تکیه بر این حدیث، روشن سازیم که رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به فرمان الهی، امامت را منحصر در اهل بیت خویش کرده، و آنها را قرین و همدوش قرآن قرار داده است.

۱. یعنی اسلامی که در قرآن کریم آمده است، و مقصود، اصول و کلیات این دین مبین می‌باشد.

ب. روایاتی که در آن عدد امامان تعیین شده است

رسول خدا (ﷺ) خبر داده است، امامانی که بعد از او می آیند، دوازده نفرند. این موضوعی است که صاحبان کتب صحاح و مسانید که نامشان در زیر می آید، از آن حضرت روایت کرده اند:

۱. مسلم در صحیح خود از جابر بن سمره^۱ روایت کرده که گفت: شنیدم رسول خدا (ﷺ) می فرمود:

«این دین، همیشه و تا قیام قیامت و تا آن زمان که دوازده نفر خلیفه بر سر شما باشند، استوار و برپاست. این خلفا همگی از قریش اند.»

در دو روایت دیگر، چنین آمده است:

«تا آن که دوازده خلیفه بیایند...»

در سنن ابوداود آمده است:

«تا آن که دوازده نفر خلیفه بر سر شما باشند.»

در حدیث دیگری است که فرمود:

«تا پایان دوازده نفر.»^۲

در صحیح بخاری می گوید:

از پیامبر (ﷺ) شنیدم که می فرمود:

۱. جابر بن سمره بن عامری، خواهرزاده سعد ابن ابی وقاص است که بعد از سال هفتاد هجری در کوفه وفات کرد. صاحبان کتب صحیح، ۱۶۴ حدیث از او روایت کرده اند. شرح حال او در کتاب های «اسد الغابه، تقریب التهذیب و جوامع السیره» آمده است.

۲. صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۴۵۳، ح ۱۸۲۱ (این روایت را از آن رو برگزیدیم که جابر، خود آن را نوشته است)؛ صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۶۵، کتاب الاحکام؛ سنن ترمذی، باب ماجاء فی الخلفاء من ابواب الفتن؛ سنن ابوداود، ج ۳، ص ۱۰۶، کتاب المهدی؛ مسند طیالسی، ح ۷۶۷ و ۱۲۷۸؛ مسند احمد، ج ۱۳، صص ۲۶-۲۷؛ حلیه الاولیاء ابونعیم، ج ۴، ص ۳۳۳.

«دوازده نفر امیر و فرمانده‌اند.»

راوی گوید: پیامبر ﷺ پس از آن سخنانی فرمود که من نفهمیدم؛ پدرم گفت: فرمود:

«همگی آنان از قریش‌اند.»

در روایت دیگری می‌گوید:

سپس رسول خدا ﷺ سخنانی فرمود که بر من پوشیده ماند؛ از پدرم پرسیدم: رسول خدا ﷺ چه فرمود؟ پدرم گفت: فرمود:

«همگی آنان از قریش‌اند.»^۱

در روایت دیگری است که فرمود:

«دشمنی کسانی که با آنان دشمنی کنند، زیانی به ایشان نمی‌رساند.»^۲

۲. در روایت دیگری است که رسول خدا فرمود:

«لا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ مُسْتَقِيمًا أَمْرُهَا، ظَاهِرَةٌ عَلَى عَدُوِّهَا، حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُمْ اثْنَا عَشَرَ خَلِيفَةً كُلُّهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ.»

«کار این امت همیشه به سامان است و پیوسته بر دشمنانشان پیروزند تا

آنگاه که دوازده نفر خلیفه، که همگی آن‌ها از قریش هستند، درگذرند.»^۳

۳. در روایت دیگری آمده است که فرمود:

«این امت دوازده نفر قیم دارد که هر کس آنان را یاری نکند، زیانی به

۱. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۸؛ مستدرک الصحيحین، ج ۳، ص ۶۱۷

۲. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۸.

۳. منتخب کنز العمال، ج ۵، ص ۳۲۱؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۹؛ تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۰؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۶؛ الصواعق المحرقة، ص ۲۸.

ایشان نرساند، همگی آنان از قریش اند.»^۱

۴. در روایت دیگری فرمود:

«کار این مردم تا هنگامی که دوازده مرد بر آنان ولایت داشته باشند،

همواره در جریان است.»^۲

۵. از قول انس روایت کنند که آن حضرت فرمود:

«این دین تا دوازده نفر از قریش باشند، به هیچ روی نابود نگردد؛ و چون از

دنیا بروند، زمین اهل خود را فرو می برد.»^۳

۶. در روایت دیگری فرمود:

«کار این امت، تا هنگامی که همه آن دوازده نفر قیام کنند، همیشه قرین

پیروزی است. آنان همگی از قریش اند.»^۴

۷. احمد بن حنبل و حاکم و دیگران از مسروق روایت می کنند که

گفت:

شبی نزد عبدالله بن مسعود نشسته بودیم و او قرآن به ما

می آموخت که مردی پرسید: ای ابا عبدالرحمان! آیا از رسول خدا

پرسیدید چه تعداد از این امت به خلافت می رسند؟ عبدالله گفت: از

هنگامی که به عراق آمده ام، هیچ کس پیش از تو، چنین سؤالی از من

نکرده است. بعد گفت: ما این موضوع را پرسیدیم و آن حضرت فرمود:

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷ و منتخب آن، ج ۵، ص ۳۱۲.

۲. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۱۲، ص ۲۰۲؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۸؛ تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۰.

۳. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷.

۴. همان.

«آنان دوازده نفرند، به تعداد نقبای بنی اسرائیل.»^۱

۸. ابن مسعود می گوید: رسول خدا ﷺ فرمود:

«خلفای بعد از من به تعداد اصحاب موسی هستند.»^۲

ابن کثیر می گوید: همانند این از عبدالله بن عمر، حذیفه و ابن

عباس نیز روایت شده است.^۳

[مؤلف: نمی دانم مقصود ابن کثیر از روایت ابن عباس، همان است

که حاکم حسکانی از ابن عباس روایت کرده یا غیر آن است.]

روایات گذشته، به صراحت می گوید: «عدد والیان دوازده نفر و

همگی از قریش اند.»

امام علی علیه السلام در سخن خود، مقصود از «قریش» را در این

روایات بیان کرده و می فرماید:

«همه امامان از قریش اند و در این تیره از هاشم [اهل بیت علیهم السلام]»

جایگزین شده اند، [ولایت] برای غیر آنان روانیست و والیانی جز ایشان شایسته

[ولایت برامت] نباشند.»^۴

۱. مسند احمد، ج ۱، صص ۳۹۸ و ۴۰۶ (احمد شاکر در حاشیه اول می گوید: اسناد آن صحیح است)؛

مستدرک حاکم و تلخیص آن، ج ۴، ص ۵۰۱؛ فتح الباری ج ۱۶، ص ۳۳۹؛ مجمع الزوائد، ج ۵، ص ۱۹۰؛

الصواعق المحرقة، ابن حجر، ص ۱۲؛ تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۰؛ جامع الصغیر سیوطی، ج ۱، ص ۷۵؛

کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷؛ فیض القدیر، ج ۲، ص ۴۵۸؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۶، صص ۲۴۸-۲۵۰، باب ذکر

الائمة الاثنی عشر الذین کلهم من قریش، از ابن مسعود.

۲. تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۸؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷، شواهد التنزیل حسکانی، ج ۱، ص ۴۵۵،

ج ۲۶۶

۳. ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۸.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۲، چاپ مصر مطبعة الاستقامة.

و نیز فرمود:

«اللَّهُمَّ بَلِي لَا تَخْلُوا الْأَرْضَ مِنْ قَائِمٍ لِلَّهِ بِحُجَّةٍ أَمَّا ظَاهِرًا مَشْهُورًا أَوْ خَائِفًا مَعْمُورًا لِيَلَّا تَبْطُلَ حُجُجُ اللَّهِ وَبَيِّنَاتِهِ...»

«آری به خدا قسم، زمین هرگز از قیام کننده به حق برای خدا خالی نخواهد شد. [این امام قائم،] یا پیروز است و نمایان و یا خائف است و پنهان، تا حجت‌های خدا و نشانه‌های روشن الهی نابود نگردد.»^۱

فشرده احادیث گذشته

خلاصه و نتیجه‌ای که از احادیث گذشته به دست می‌آید، این است که: تعداد امامان در این امت دوازده نفر پی‌درپی هستند، که سعادت جهانیان توسط تعالیم نورانی آنان در این دنیا و آن دنیا رقم خواهد خورد.

در حدیث اول آمده است:

«این دین تا قیام قیامت و تا هنگامی که دوازده خلیفه بر سر شما باشند، استوار و برپا خواهد بود...»

«این حدیث، به جاودانگی اسلام تا روز قیامت اشاره شده و تعداد امامان این امت را دوازده نفر دانسته است.

در حدیث پنجم آمده است:

«این دین، پیوسته و تا زمانی که دوازده نفر از قریش موجود باشند، استوار

۱. ینابیع الموده، شیخ سلمان حنفی در باب صدم، ص ۵۲۳؛ احیاء علوم الدین، غزالی، ج ۱، ص ۳؛ حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۸۰ فشرده و نهج البلاغه، حکمت ۲۴۷.

و برپاست، و هنگامی که از دنیا بروند، زمین اهل خود را فرو می‌برد.»
این حدیث نیز، وجود و بقای دین را تا پایان عمر امامان
دوازده گانه تأیید کرده و پایان عمر آنان را پایان دنیا می‌داند.
حدیث هشتم، عدد امامان (ع) را تنها دوازده نفر دانسته و فرموده
است:

«خلفای پس از من به تعداد اصحاب موسی هستند.»

این حدیث، دلالت بر آن دارد که بعد از رسول خدا (ص)، به جز
خلفای دوازده گانه، خلیفه دیگری نخواهد بود.
الفاظ این روایات که با صراحت می‌گویند: «عدد خلفا تنها دوازده
نفر است و بعد از آنان هرج و مرج و نابودی زمین و برپایی قیامت
است»، دیگر روایاتی را که چنین صراحتی ندارند، تبیین می‌کنند.
بنابراین، ممکن است عمر یکی از امامان دوازده گانه، برخلاف
عمر عادی انسان‌ها، طولانی و خارق العاده باشد؛ چنان که اکنون واقع
شده و دوازدهمین امام از «اثمه اثنی عشر» و از اوصیای رسول
خدا (ص) بدین گونه است.

حیرت علمای مکتب خلفا در تفسیر حدیث ائمه دوازده گانه

دانشمندان مکتب خلفا، در بیان مقصود از «امامان دوازده گانه» که
در این روایت آمده است، دچار حیرت و زحمت شده و دیدگاه‌های
متفاوتی ارائه داده‌اند.

ابن عربی، شارح «سنن ترمذی» می‌گوید:

«ما امیران بعد از رسول خدا (ﷺ) را که بر شمردیم، دیدیم: ابوبکر، عمر، عثمان، علی، حسن، معاویه، یزید، معاویه بن یزید، مروان، عبدالملک مروان، ولید، سلیمان، عمر بن عبدالعزیز، یزید بن عبدالملک، مروان بن محمد بن مروان، سفاح و... هستند.»
 او پس از آن، بیست و هفت نفر از خلفای عباسی تا عصر خود را بر شمرده و می گوید:

«اگر از مجموع آن‌ها "دوازده نفر" را به صورت ظاهر شماره کنیم، آخرین آن‌ها سلیمان بن عبدالملک است، و اگر به معنای واقعی خلیفه نظر داشته باشیم، تنها پنج نفر برای ما باقی می ماند: خلفای چهارگانه و عمر بن عبدالعزیز. بنابراین، من معنایی برای این حدیث نمی یابم.»^۱
 قاضی عیاش در جواب این سخن که می گوید: بیش از این تعداد (دوازده نفر) به ولایت رسیدند، گفته است:

«این اعتراضی نادرست است، زیرا پیامبر (ﷺ) نفر موده است تنها دوازده نفر به ولایت می رسند. البته این تعداد به ولایت رسیده اند و این مطلب از اضافه شدن بر تعداد آن‌ها منع نمی کند.»^۲

«سیوطی» در جواب آن، سخنی را نقل کرده و می گوید:

«مراد حدیث، وجود "دوازده نفر خلیفه" در طول دوران اسلام تا قیامت است، که عامل بر حق باشند، اگر چه پی در پی نباشند.»^۳

۱. شرح ابن عربی بر سنن ترمذی، ج ۹، صص ۶۸-۶۹

۲. شرح نووی بر صحیح مسلم، ج ۱۲، صص ۲۰۱-۲۰۲؛ فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۹ (عبارت متن از اوست)، در صفحه ۳۴۱ نیز آن را آورده است.

۳. تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۲.

مؤلف فتح الباری می نویسد:

«یقیناً از این تعداد [دوازده نفر] خلفای چهارگانه در گذشته‌اند، و بقیه نیز، به ناچار باید تا پیش از برپایی قیامت، تکمیل گردد.»^۱

ابن الجوزی می گوید:

«بنابراین، آن جا که فرموده: "سپس فتنه و آشوب خواهد بود"، مراد فتنه‌های پیش از برپایی قیامت مانند خروج دجال و بعد آن می باشد.»^۲

سیوطی می گوید:

«از این "دوازده نفر"، خلفای چهارگانه و حسن و معاویه و عبدالله بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز، این هشت نفر، روی کار آمدند و احتمال این که مهدی عباسی را هم به آنان اضافه کنیم - که او در بین عباسیان همانند عمر بن عبدالعزیز در میان امویان است - و نیز، طاهر عباسی را به دلیل عدالت خواهی اش، باز هم دو نفر باقی و مورد انتظار است که یکی از آنان، مهدی آل محمد (علیهم السلام) از اهل بیت خواهد بود.»^۳

همچنین گفته شده است:

«مراد حدیث آن است که، آن "دوازده نفر" در دوران عزت خلافت و قوت اسلام و استواری امور آن باشند؛ کسانی که در زمان ایشان،

۱. فتح الباری، ج ۶، ص ۳۴۱؛ تاریخ خلفا، ص ۱۲.

۲. همان.

۳. الصواعق المحرقة، ص ۱۹؛ تاریخ خلفا سیوطی، ص ۱۲. بنابراین، برای پیروان مکتب خلفا، دو امام منتظر خواهد بود که یکی از آنان مهدی (علیهم السلام) است؛ در حالی که پیروان مکتب اهل بیت (علیهم السلام)، تنها یک امام منتظر دارند.

اسلام عزیز گشته و همه مسلمانان پیرامونشان گرد آیند.^۱
 بیهقی می گوید:

«این تعداد [دوازده نفر] تا زمان ولید بن یزید بن عبدالملک روی کار آمدند، سپس فتنه و آشوب بزرگ برپا شد و پس از آن، حکومت عباسیان غالب آمد، و این که بر عدد مذکور می افزایند، بدان علت است که صفت مورد اشاره در حدیث را رها کرده، یا کسانی را که بعد از فتنه مذکور آمده اند، از آنان شمرده اند.^۲
 و نیز گفته اند:

«کسانی که امت بر آنان اجتماع کرده اند: خلفای ثلاثه و سپس علی تا زمان حکمیت در صفین که معاویه را در آن روز خلیفه نامیدند. سپس با صلح حسن بر معاویه اجتماع کردند و پس از او بر پسرش یزید. حسین هم که پیش از رسیدن به خلافت کشته شد. با مرگ یزید اختلاف کردند، تا آن که پس از کشته شدن ابن زبیر، بر عبدالملک مروان اجتماع نمودند و سپس بر فرزندان چهارگانه او: ولید و سلیمان و یزید و هشام که در این جمع عمر بن عبدالعزیز میان سلیمان و یزید فاصله شد و دوازدهمین آنان ولید بن یزید بن عبد الملک بود که مردم پس از هشام بر او اجتماع کردند و او چهار سال حکومت کرد.»^۳

بنابراین، خلافت این دوازده نفر به دلیل اجتماع مسلمانان بر آنها

۱. نووی در شرح صحیح مسلم، ج ۱۲، صص ۲۰۲-۲۰۳، به این موضوع اشاره کرده است. ابن حجر در «فتح الباری»، ج ۱۶، صص ۳۳۸-۳۴۱ و سیوطی در تاریخ خلفا، ص ۱۰ نیز آن را آورده اند.

۲. تاریخ ابن کثیر، ج ۶، ص ۲۴۹ به نقل از بیهقی.

۳. تاریخ خلفا، ص ۱۱؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۹؛ فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۴۱.

صحیح است، و پیامبر ﷺ مسلمانان را به خلافت و جانشینی اینان از خودش - در حمل و انتقال اسلام به مردم - بشارت داده است!

ابن حجر درباره این توجیه می گوید:

«این بهترین توجیه است.»

و ابن کثیر می گوید:

«راهی را که بیهقی پیموده و عده‌ای با وی موافقت کرده‌اند، یعنی این که، مراد حدیث از خلفای پی در پی، تا زمان ولید بن یزید بن عبد الملک فاسق می باشد - ولیدی که در گذشته در مذمت او سخن گفتیم - راهی غیر مقبول است. زیرا، خلفای مورد اشاره تا زمان این ولید، بیش از «دوازده نفر» هستند؛ دلیل آن این است که: خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و علی مسلم است... پس از آنان حسن بن علی است، چنان که واقع شد و علی او را وصی خود قرار داد و مردم عراق با او بیعت کردند... تا آن که او و معاویه صلح کردند. سپس پسر معاویه یزید و بعد، پسر یزید، معاویه بن یزید و سپس مروان بن حکم و بعد پسرش عبدالملک مروان و ولید بن عبدالملک، سپس سلیمان بن عبدالملک، و بعد عمر بن عبدالعزیز و پس از وی یزید بن عبدالملک و بعد هشام بن عبدالملک، که جمع آنها پانزده نفر می شود و سپس ولید بن یزید بن عبدالملک، و اگر حکومت ابن زبیر را که قبل از عبدالملک بود، به حساب آوریم، شانزده نفر می شوند، و با این حساب، یزید بن معاویه جزء آن دوازده نفر شده و عمر بن عبدالعزیز که همه پیشوایان بر مدح و سپاس او متفق القولند، و او را از خلفای راشدین به شمار آورده و همه

مردم بر عدالت او اتفاق نظر دارند، و دوران او از بهترین دوره‌ها بوده و حتی شیعیان نیز بدان اعتراف دارند، از جمع «دوازده نفر» خارج می‌گردد. و اگر بگویید که من تنها کسانی را به حساب می‌آورم که امت بر آنان اجتماع کرده باشند، لازمه‌اش آن است که «علی بن ابی طالب» و فرزندش به حساب نیایند، زیرا همه مردم بر آن دو اجتماع نکردند، دلیلش آن که مردم شام، همگی، از بیعت با او سر باز زدند.

و نیز می‌گوید:

«برخی توجیه کنندگان، معاویه و پسرش یزید و نوه‌اش معاویه بن یزید را به شمار آورده، و زمان مروان و ابن زبیر را قید نکرده‌اند، زیرا امت بر هیچ یک از آنها اجتماع نکرده‌اند.»

بنابراین دیدگاه نیز، می‌گوییم:

«در این مسلک، خلفای سه گانه، سپس معاویه و بعد یزید و سپس عبدالملک و بعد ولید بن سلیمان و سپس عمر بن عبدالعزیز و بعد یزید و بعد هشام به شمار می‌آیند که جمعاً ده نفرند و بعد از آنها ولید بن یزید بن عبدالملک فاسق است که لازمه این دیدگاه نیز، اخراج علی و پسرش حسن خواهد بود، و این دقیقاً بر خلاف آن نظری است که امامان اهل سنت و بلکه شیعه بر آن تصریح کرده‌اند.»^۱

ابن الجوزی در کتاب «کشف المشکل» در جواب این توجیهاات،

دو وجه دیگر را نقل کرده که می‌گویند:

اول: «پیامبر (ﷺ) در حدیث خویش اشاره به حوادث بعد از خود

۱. تاریخ ابن کثیر، ج ۶، صص ۲۴۹-۲۵۰.

و اصحاب خود ندارند، و چون حکم اصحاب با حکم آن حضرت پیوسته و مرتبط است، نتیجه می‌گیریم که خبر از حکومت‌های واقع شده پس از صحابه است؛ و چنان می‌نماید که با بیان خود، اشاره به عدد خلفای بنی امیه دارد، و گویا سخن آن حضرت: «لا يزال الدین» یعنی: ولایت تا آنجا که دوازده خلیفه به حکومت برسند، ادامه دارد؛ سپس اوضاع به حالت دیگری، بدتر از حال اول، بر می‌گردد. با این حساب، اولین خلیفه بنی امیه یزید بن معاویه و آخرینشان مروان حمار است که تعدادشان «سیزده نفر» می‌باشد، و عثمان و معاویه و ابن زبیر به شمار نیایند، زیرا آنها از صحابه‌اند. و اگر مروان بن حکم را نیز - به دلیل اختلاف در صحابی بودن یا مغلوبیتش در برابر عبدالله ابن زبیر و اجتماع مردم بر عبدالله - از جمع مذکور خارج کنیم، «عدد دوازده» راست می‌آید. پس از خروج خلافت از دست بنی امیه نیز، فتنه‌های عظیم و خونریزی‌های بسیار واقع شد، تا آن که دولت بنی عباس مستقر گردید و اوضاع از آنچه بر آن بود، کاملاً متغیر و دگرگون شد.^۱

ابن حجر در «فتح الباری» این استدلال را مردود دانسته است.

دوم: ابن جوزی، «وجه دوم» را از جزوهای که «ابوالحسین ابن

منادی» درباره «مهدی» گرد آورده، نقل کرده که می‌گوید:

«ممکن است این موضوع مربوط به بعد از مهدی باشد که در

آخرالزمان خروج می‌کند، زیرا من در کتاب «دانیال» دیده‌ام که: هنگامی

که مهدی وفات کند، پنج تن از نوادگان «سبط اکبر» به حکومت

۱. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۴۰، به نقل از ابن جوزی در کتاب «کشف المشکل».

می‌رسند، سپس پنج تن از نوادگان «سبط اصغر»؛ پس از آن آخرینشان مردی از سبط اکبر را وصی خود می‌کند، بعد از او پسرش به حکومت می‌رسد و بدین ترتیب «دوازده نفر» حاکم می‌شوند که هر یک از آنان امام و مهدی هستند. گوید: در روایت دیگری است که... پس از او دوازده نفر مرد - شش تن از اولاد حسن، و پنج تن از اولاد حسین، و یک نفر از غیر ایشان - به حکومت می‌رسند و چون فرد اخیر می‌میرد، فساد عالمگیر می‌شود.»

ابن حجر در صواعق خود بر این حدیث حاشیه زده و می‌گوید:
 «این روایت، یقیناً روایتی واهی است و اعتمادی بر آن نیست!»^۱
 گروه دیگری می‌گویند:

«ظنّ غالب آن است که حضرت رسول اکرم (علیه الصلاة و السلام)، در این حدیث، از عجایب بعد از خود خبر داده است؛ فتنه‌هایی که مردم را در یک زمان متفرق کرده و تحت فرمان "دوازده امیر" می‌کشاند. اگر غیر این را اراده کرده بود، می‌فرمود: "دوازده امیرند که چنین می‌کنند" و چون چنین وصفی برای آنها بیان نکرده، این گونه می‌فهمیم که اینان در زمان واحد خواهند بود...»^۲

گفته‌اند: در قرن پنجم هجری تنها در «اندلس» واقعه‌ای رخ داد که شش نفر همگی خود را «خلیفه» می‌نامیدند. اضافه بر آنها، حاکم مصر، خلیفه عباسی بغداد و دیگر مدعیان خلافت، از علویان و خوارج نیز،

۱. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۴۱؛ الصواعق المحرقة، ص ۱۹.

۲. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۸.

مدعی خلافت بودند.^۱

ابن حجر درباره این توجیه می‌گوید:

«این سخن کسی است که به چیزی از طرق حدیث، جز آنچه که به

نحو فشرده در "بخاری" آمده، آگاهی نداشته است.»^۲

و نیز می‌گوید:

«وجود آنان در زمان واحد، عین پراکندگی و افتراق است و

نمی‌تواند مراد حدیث باشد.»^۳

بدین گونه، علمای مکتب خلفا در تفسیر روایات گذشته، به

دیدگاه واحدی نرسیده‌اند. علاوه بر آن، از آوردن روایاتی که رسول

خدا ﷺ اسامی آن دوازده نفر را بیان فرموده نیز، اغماض و اهمال

کرده‌اند، زیرا با سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طی قرون متمادی در

تضاد بوده است. این روایات را محدثان مکتب اهل بیت ﷺ در

تالیفات خود با اسنادی که به نیکان صحابه می‌رسد، از رسول

خدا ﷺ روایت کرده‌اند. در فصل‌های آینده، به آوردن اندکی از آنها

که هر دو گروه در کتاب‌های خود آورده‌اند، بسنده می‌کنیم.

۱. شرح نووی، ج ۱۲، ص ۲۰۲؛ فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۹.

۲. فتح الباری، ج ۱۶، ص ۳۳۸.

۳. همان، ص ۳۳۹.

مفهوم حقیقی این روایات

اکنون، با دقت به مجموعه روایات ذکر شده مراجعه می‌کنیم، تا بتوانیم مفهوم حقیقی آن‌ها را به دست آورده و به نادرستی تمام این توجیهاات که با یکدیگر همسانی هم ندارند، آشکارا پی ببریم. آنچه با نظر دقیق، می‌توان از این احادیث استفاده کرد، به قرار زیر است:

۱. شماره خلفای پیامبر و پیشوایان اسلام از دوازده نفر تجاوز نمی‌کند و همگی از قریش‌اند. دلیل ما بر این ادعا، الفاظ روشن و صریحی است که در پاره‌ای از این احادیث وجود دارد. مثلاً:

«و یكون لهذه الأمة اثنا عشر قیماً کلهم من قریش»^۱

«برای این امت دوازده سرپرست است که همه از قریش‌اند.»

و یا:

«یَمْلِك هذه الأمة اثنا عشر خلیفة...»^۲

«برای این امت دوازده خلیفه خواهد بود.»

و یا:

«يَكُونُ بَعْدِي اثنا عشر خلیفة کلهم من قریش»^۳

«بعد از من دوازده خلیفه خواهند بود که همه از قریش هستند.»

جملات «بعد از من دوازده خلیفه می‌باشد» و «برای این امت دوازده خلیفه خواهد بود» و امثال آن، دقیقاً انحصار تعداد خلفا و

۱. کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷، ح ۱۶۴-۱۶۶.

۲. همان.

۳. همان.

سرپرستان امت را در دوازده نفر بیان می‌کند.

۲. این پیشوایان و خلفا به طور پیوسته تا روز قیامت در میان امت خواهند بود.

برای اثبات این سخن نیز به روایات موجود مراجعه می‌کنیم.

مسلم در کتاب صحیح خود از پیامبر نقل می‌کند:

«امر خلافت مادامی که در جهان حتی دو نفر باقی مانده باشند، در قریش

خواهد بود.»^۱

این حدیث که در معتبرترین منابع حدیثی اهل سنت آمده، دقیقاً

تداوم خلافت و خلفا را تا پایان جهان اعلام می‌دارد.

اینک حدیثی را که در گذشته نقل کردیم، تکرار می‌نماییم:

«پیوسته این دین، تا وقتی که دوازده نفر خلیفه بر شما حکومت کنند، و تا

قیامت باقی خواهد ماند.»^۲

این حدیث، به روشنی برپایی دین را تا قیامت نوید می‌دهد و نیز،

خلافت دوازده نفر خلیفه را اعلام می‌دارد. به این معنی که پیامبر

تصریح می‌فرماید دین من تا قیامت می‌ماند، و این مدت، دوران

خلافت دوازده نفر خلیفه نیز می‌باشد، که ناگزیر باید حداقل، عمر یکی

از این خلفا آن چنان دراز و طولانی باشد که عصر خلافت او تا برپایی

قیامت پیوند بخورد.

۱. صحیح مسلم، ج ۶، ص ۳، چاپ مصر.

۲. همان، ص ۴؛ کنز العمال، ج ۱۳، ص ۲۷، ح ۱۶۲.

چگونه و چرا این احادیث از تحریف مصون مانده‌اند؟

حال توجه به این نکته حساس نیز لازم است که ببینیم چطور این گونه احادیث نقل شده است، و به عبارت دیگر، از چنگال سانسور شدید و خفقان بی حساب دستگاه خلافت - به ویژه اموی‌ها - رها گردیده است؟

من تصور می‌کنم آن زمان که اولین بار صحابه پیامبر این حدیث را برای دیگران نقل می‌کردند، تعداد خلفا هنوز اندک بود و واضح است که در آن زمان، دستگاه حاکم نمی‌توانست پیش‌بینی کند که بعدها به چه مشکلی برای توجیه و تفسیر آن دچار خواهد شد. اگر آن هنگام پیش‌بینی چنین بن‌بستی را در آینده می‌کردند، بدون شک این حدیث در معتبرترین متون مکتب خلفا به دست ما نمی‌رسید، و یا لااقل به شکلی تحریف و دستکاری می‌شد که دیگر برای ایشان مشکلی نیافریده و بی‌اثر شود؛ همان‌طور که بسیاری از احادیث معتبر و روشنگر نبوی، به واسطه تحریفات دانشمندان و راویان مکتب خلفا دستکاری و خنثی شده است.

بنابراین، علت انتشار حدیث مزبور این است که در هنگام نقل‌های اولیه حدیث، عدد خلفا هنوز به دوازده نفر نرسیده بود؛ به این معنی که نقل این حدیث در عصر حکومت معاویه یا یزید بن معاویه بود، و تا آن زمان خلفای رسمی از ۷ نفر بیش‌تر نبوده‌اند. بنابراین، دستگاه خلافت از نشر آن، احساس خطر نمی‌کرده است. اما زمانی که تعداد خلفا به دوازده نفر رسید، دیگر امکان جلوگیری از نشر این

احادیث و یا تغییر و تحریف آن‌ها وجود نداشت. با توجه به فروض مختلف و دور از حقیقتی که در توجیه احادیث مذکور گفته شده، تنها طرح مکتب اهل بیت (یعنی دوازده امام معصوم) است که قابل تطبیق با احادیث مزبور می‌باشد. یادآور می‌شویم اهمیت این حدیث، بیش‌تر از آن‌جا است که در تمام صحاح، سنن، مسانید و مصنفات حدیثی مکتب خلفا وجود دارد و همگان صحت و اعتبار آن را قبول دارند.

فصل سوم

معرفی امامان دوازده گانه

بعد از رسول خدا (ﷺ)

اسامی دوازده نفر در مکتب خلفا

الف) امام جوینی^۱ از عبدالله بن عباس روایت می‌کند که گفت:
رسول خدا ﷺ فرمود:

«أَنَا سَيِّدُ النَّبِيِّينَ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ سَيِّدُ الْوَصِيِّينَ، وَإِنَّ أَوْصِيَاءِي بَعْدِي إِثْنَا عَشَرَ، أَوْلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَآخِرُهُمُ الْمَهْدِيُّ»

«من آقای پیامبران و علی بن ابی طالب آقای اوصیاست. همانا اوصیای
پس از من دوازده نفرند؛ اولینشان علی بن ابی طالب و آخرینشان مهدی
است.»

ب) امام جوینی باز هم به سند خود از ابن عباس روایت می‌کند که
گفت: رسول خدا ﷺ فرمود:

«همانا خلفای من و اوصیایم و حجت‌های خدا بر مردم پس از من دوازده
نفرند؛ اولینشان برادرم و آخرینشان فرزندم خواهد بود.»
گفته شد: ای رسول خدا! برادر شما کیست؟

۱. ذهبی، رجالی معروف، در کتاب «تذکره الحفاظ»، ص ۱۵۰-۵، درباره امام جوینی می‌گوید: امام محدث
یگانه، اکمل، فخر الاسلام، صدر الدین ابراهیم بن محمد بن حمویه جوینی شافعی، شیخ صوفیه، شدیداً
نسبت به روایت و گردآوری اجزای آن عنایت داشت؛ غازان شاه به دست او اسلام آورد.

فرمود: «علی بن ابی طالب».

گفته شد: فرزند شما کیست؟

فرمود: «آن مهدی است؛ کسی که زمین را پر از عدل و داد می‌کند؛ همان گونه که از ظلم و ستم انباشته شده است. قسم به آن که مرا بشارتگر و بیم دهنده بر حق فرستاده، اگر از دنیا باقی نمانده باشد، مگر یک روز، خداوند این روز را آن قدر طولانی می‌کند تا فرزند من مهدی در آن خروج کند و روح خدا عیسی بن مریم فرود آید و در پس او نماز گزارد و زمین از نور پروردگارش روشن گردد، و فرمانروایی اش مشرق و مغرب را فراگیرد.»

ج) امام جوینی باز هم به سند خود روایت می‌کند که راوی گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

«أَنَا وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْهُ وَ لِدِ الْحُسَيْنِ مُطَهَّرُونَ

مَعْصُومُونَ»

«من و علی و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان حسین، پاکیزگان و

معصومانیم.»^۱

سیاست حاکم بر مکتب خلفا در طول تاریخ بر آن بود که امثال این گونه احادیث را از دسترس امت اسلامی به دور داشته و بر آن‌ها پرده پوشاند. راستی که بخش عظیم پیروان این مکتب در این راه، جهاد شایانی کردند، و ما نمونه‌هایی از آن را در بحث و بررسی از «اقدامات مکتب خلفا با نصوص سنت رسول خدا ﷺ» که مخالف دیدگاهشان

۱. احادیث الف، ب و ج، در کتاب فرائد السمطين (نسخه خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، به شماره ۱۱۶۴ و ۱۶۹۰ و ۱۶۹۱، برگه ۱۶۰) آمده است.

بود» در کتاب «معالم المدرستین» آوردیم. چون در این بحث مجالی برای آوردن آن احادیث نداریم، تنها روایاتی را آوردیم که به معرفی امامان دوازده گانه پرداخته است؛ روایاتی از رسول خدا (ﷺ) که در آن‌ها به صورت متواتر به اسامی ایشان اشاره و تصریح شده است.

اسامی امامان دوازده گانه در مکتب اهل بیت (علیهم السلام)

امام اول: امیرالمؤمنین علی (علیه السلام)

پدر: ابوطالب فرزند عبدالمطلب بن هاشم.

مادر: فاطمه بنت اسد بن هاشم.

کنیه: ابوالحسن و الحسین، ابوتراب.

لقب: وصی، امیرالمؤمنین.

ولادت: سال سی ام پس از «عام الفیل» در بیت الله الحرام^۱، کعبه.

شهادت: در سال چهارم هجری به دست عبدالرحمن ابن ملجم، -

یکی از خوارج - به شهادت رسید و در بیرون کوفه، نجف اشرف، دفن گردید.

امام دوم: حسن بن علی بن ابی طالب (علیه السلام)

مادر: فاطمه زهرا (علیها السلام) دخت گرامی رسول خدا (ﷺ)

۱. فاطمه بنت اسد، مادر امام (علیه السلام) در حال بارداری مشغول طواف بود که درد زایمان به سراغش آمد. در این هنگام، راهی از دیوار کعبه گشوده و او داخل شد و فرزندش علی (علیه السلام) را به دنیا آورد. برای اطلاع بیش تر رک: مستدرک، ج ۳، ص ۴۸۳؛ تذکرة خواص الامة، ص ۱۰؛ مناقب ابن منازلی، ص ۷.

کنیه: ابو محمد.

لقب: سبط اکبر، مجتبی.

ولادت: نیمه ماه رمضان سال سوم هجری در مدینه.

شهادت: در بیست و هشتم صفر سال پنجاهم هجری به شهادت

رسید و در بقیع، در مدینه منوره دفن گردید.

امام سوم: حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام

مادر: فاطمه زهرا علیها السلام دخت گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله

کنیه: اباعبدالله.

لقب: سبط، شهید کربلا.

ولادت: سوم شعبان سال چهارم هجری در مدینه.

شهادت: در دهم محرم سال ۶۱ هجری به همراه اهل بیت و

یارانش در کربلا به دست یزیدیان به شهادت رسید. مزار آن حضرت،

هم اکنون در کربلا یکی از شهرهای عراق است.^۱

امام چهارم: علی بن الحسین علیه السلام

مادر: غزاله یا شاه زنان.

کنیه: ابوالحسن.

۱. ر.ک: شرح حال ائمه، علی و دو فرزندش حسن و حسین علیهم السلام، حوادث سال های ۴۰، ۵۰ و ۶۰ هجری در تاریخ طبری، ابن اثیر، ذهبی و ابن کثیر، و نیز شرح حال ایشان در تاریخ بغداد، تاریخ دمشق، استیعاب، أسد الغابه، اصابه و طبقات ابن سعد (چاپ جدید).

لقب: زین العابدین، سجاد.

ولادت: سال ۳۳ یا ۳۷ یا ۳۸ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۹۴ هجری به شهادت رسید و در بقیع جنب

عمویش امام حسن (علیه السلام) دفن گردید.^۱

امام پنجم: محمد بن علی (علیه السلام)

مادر: ام عبدالله دخت امام حسن بن علی (علیه السلام)

کنیه: ابو جعفر.

لقب: باقر.

ولادت: سال ۵۷ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۱۱۷ یا ۱۱۴ هجری در مدینه به شهادت رسید و

در بقیع در کنار پدرش زین العابدین (علیه السلام) دفن گردید.^۲

امام ششم: جعفر بن محمد (علیه السلام)

مادر: ام فروه دخت قاسم بن محمد بن ابی بکر.

کنیه: ابو عبدالله.

لقب: صادق.

۱. ر.ک: تاریخ ابن اثیر، ابن کثیر و ذهبی، حوادث سال ۹۴ هجری؛ و نیز شرح حال امام (علیه السلام) در طبقات

ابن سعد، حلیة الاولیاء، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۳۰۲)، و تاریخ مسعودی (ج ۳، ص ۱۶۰).

۲. ر.ک: تذکره الحفاظ، ذهبی، وفيات الاعیان، صفوة الصفوة، حلیة الاولیاء، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص

۳۲۰)، تاریخ الاسلام ذهبی و تاریخ ابن کثیر (حوادث سال ۱۱۵ و ۱۱۷ و ۱۱۸، شرح حال امام

باقر (علیه السلام)).

ولادت: سال ۷۳ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۱۴۸ هجری به شهادت رسید و در بقیع در کنار پدرش امام باقر (علیه السلام) دفن گردید.^۱

امام هفتم: موسی بن جعفر (علیه السلام)

مادر: حمیده.

کنیه: ابوالحسن.

لقب: کاظم.

ولادت: سال ۱۲۸ هجری در مدینه.

شهادت: در سال ۱۸۳ هجری در زندان خلیفه هارون الرشید در بغداد به شهادت رسید و در قبرستان قریش، واقع در بخش غربی بغداد امروزی، معروف به شهر کاظمیه دفن گردید.^۲

امام هشتم: علی بن موسی (علیه السلام)

مادر: نجمه یا «تکتم».^۳

کنیه: ابوالحسن.

لقب: رضا.

۱. ر.ک: شرح حال امام صادق (علیه السلام) در حلیة الاولیاء، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۳۸۱) و تاریخ مسعودی (ج ۲، ص ۳۴۶).

۲. ر.ک: شرح حال امام کاظم (علیه السلام) در مقاتل الطالبین، تاریخ بغداد، وفيات الاعیان، صفوة الصفوة، تاریخ ابن کثیر (ج ۲، ص ۱۸) و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۱۳.

۳. البحار، ج ۴۹، صص ۳ و ۷.

ولادت: سال ۱۴۸ هجری در مدینه منوره.

شهادت: در سال ۲۰۳ هجری به شهادت رسید و در طوس خراسان مدفون است.^۱

امام نهم: محمد بن علی (علیه السلام)

مادر: سکینه.

کنیه: ابو عبدالله.

لقب: جواد.

ولادت: سال ۱۹۵ هجری در مدینه منوره.

شهادت: در سال ۲۲۰ هجری در بغداد به شهادت رسید و در کنار جدش موسی بن جعفر (علیه السلام) دفن گردید.^۲

امام دهم: علی بن محمد (علیه السلام)

مادر: سمانه مغربیه.

کنیه: ابوالحسن عسکری.

لقب: هادی.

ولادت: سال ۲۱۴ هجری در مدینه منوره.

شهادت: در سال ۲۵۴ به شهادت رسید و در شهر سامرای عراق

۱. ر.ک: تاریخ طبری، ابن کثیر، تاریخ الاسلام ذهبی، وفيات الاعیان (حوادث سال ۲۰۳ هـ)، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۴۵۳) و مسعودی (ج ۳، ص ۴۴۱) و تاریخ کامل.

۲. ر.ک: تاریخ بغداد (ج ۳، ص ۵۴)، وفيات الاعیان، شذرات الذهب (ج ۲، ص ۴۸) و مسعودی (ج ۳، ص ۴۶۴).

دفن گردید.^۱

امام یازدهم: حسن بن علی (علیه السلام)

مادر: امّ ولد به نام سوسن.

کنیه: ابو محمد.

لقب: عسکری.

ولادت: سال ۲۳۱ هجری در سامرا.

شهادت: در سال ۲۶۰ هجری به شهادت رسید و در سامرا دفن

گردید.^۲

امام دوازدهم: حجت بن الحسن (عجل الله فرجه)

مادر: ام ولد به نام نرجس یا صیقل.

کنیه: ابو عبدالله، ابو القاسم.

لقب: قائم، منتظر، خلف، مهدی، صاحب الزمان.

ولادت: سال ۲۵۵ هجری در سامرا.

آن حضرت آخرین امام از «ائمه دوازده گانه» است که تا کنون زنده

است تا هرگاه خدا بخواهد - به فرمان او - قیام کرده و جهان را پر از

عدل و داد نماید.

۱. ر.ک: تاریخ بغداد (ج ۱۲، ص ۵۶)، وفيات الاعیان، تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۴۸۴) و مسعودی (ج ۴، ص ۸۴)

۲. ر.ک: وفيات الاعیان، تذکرة الخواص، مطالب السنول (مناقب آل الرسول) شیخ کمال طلحه شافعی (۶۵۴ هـ) و تاریخ یعقوبی (ج ۲، ص ۵۰۳)

فصل چهارم

حفظ و تبلیغ شریعت

توسط اوصیای پیامبر (ﷺ)

پیامبر به امر خدا دوازده وصی خود را برای حفظ شریعت و تبلیغ آن و همچنین برای اجرای احکام تعیین نمود. حفظ شریعت و تبلیغ و اجرای احکام آن در عصر اوصیای پیامبر، دو امر ذیل را لازم داشت:

الف. تبلیغ شریعت اسلام توسط پیامبر ﷺ به اوصیای خود؛
ب. نشر شریعت اسلام توسط اوصیای پیامبر در میان مسلمانان.
در این فصل، به فضل پروردگار این دو امر را به طور مفصل بیان می‌کنیم.

الف. تبلیغ شریعت اسلام توسط پیامبر ﷺ به اوصیای خود

اصل و ریشه حقایق و احکام اسلام در قرآن کریم است، و شرح و بیان و تفصیل آن بر عهده پیامبر اکرم و سایر مبلغان طراز اول اسلام قرار داده شده است. پیامبر گرامی اسلام ﷺ حدیث خویش را یعنی آنچه به ایشان وحی می‌شد و بشر تا روز قیامت بدان احتیاج دارد، همه و همه را به پسر عم خویش علی ﷺ املا می‌فرمود و آن حضرت این تعالیم

را تدوین می نمود.

انتقال تعالیم پیامبر ﷺ به حضرت علی ﷓، در مجالس گوناگونی صورت می گرفت که ذیلاً به شرح آنها می پردازیم:

۱. مجالس تعلیم منظم

مجالس تعلیم و دیدارهای منظم امیرالمؤمنین ﷓ با پسر عمویش رسول خدا ﷺ برای فراگیری دانش از آن حضرت به تفصیل نقل شده است. برای نمونه، در این مورد به کتاب «کافی» مراجعه می کنیم و از قول امام ﷓ چنین می خوانیم:

«من هر روز یک بار و هر شب یک بار نزد رسول خدا ﷺ می رفتم و آن حضرت در آن هنگام با من خلوت می فرمود، و هر جا که آن حضرت تشریف می برد، من نیز در خدمت ایشان بودم.

همه اصحاب آن حضرت این را می دانستند که پیغمبر خدا جز با شخص من با هیچ کس دیگر چنین دیدارهایی ندارد. این دیدارها غالباً در خانه من صورت می گرفت، و آن حضرت به خانه من تشریف می آورد. اگر من برای دیدار آن حضرت به یکی از خانه های او وارد می شدم، همسرانش را از اتاق بیرون می فرستاد و با من خلوت می کرد؛ به طوری که جز شخص من، کسی دیگر در خدمت آن حضرت نبود.

اما هرگاه رسول خدا به خانه من تشریف می آورد، بخاطر آنکه که با من به تنهایی سخن گوید، نه فاطمه از کنار ما بر می خاست و نه هیچ یک از فرزندانم. در چنین دیدارهایی، من هر چه را که از حضرتش می پرسیدم، جواب کافی

دریافت می‌کردم، و چون خاموش می‌شدم و سؤالاتم پایان می‌پذیرفت، آن حضرت خود آغاز سخن می‌کرد. هیچ آیه‌ای از قرآن بر رسول خدا (ﷺ) نازل نشد، مگر این که برای من خواند و تقریر فرمود تا آن را به خط خود نوشتم و حضرتش تأویل و تفسیر، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن را به من بیاموخت، و از خدا درخواست کرد که قدرت فهم و حفظ آن را به من مرحمت فرماید.

من، پس از آن دعایی که حضرتش در حق من فرمود، هیچ آیه‌ای از کتاب خدا، و نیز هیچ یک از مطالبی را که ایشان املا کرده و من نوشته بودم، از خاطر نبرده و فراموش نکردم.»

در این جا مناسب است قبل از نقل ادامه این روایت، حدیث دیگری را یادآور شویم. در این حدیث، ایرادی که چه بسا به ذهن برخی از خوانندگان نیز خطور نماید، از سوی زید بن علی بن الحسین (ﷺ) (متوفای ۱۲۰ هـ) پاسخ داده شده است. روایت بدین شرح است:

زید بن علی (ﷺ) گفت: امیرالمؤمنین (ﷺ) فرموده است: «خواب به چشمانم راه نمی‌یافت، مگر این که رسول خدا (ﷺ) آنچه را که جبرئیل در آن روز از موارد حلال و حرام و سنت، یا هر گونه امر و نهی و آن که این‌ها درباره چه چیزی و یا چه کسی نازل شده است، به من تعلیم می‌فرمود.» به زید گفته شد: وقتی که این دو از یکدیگر دور می‌افتادند و فاصله مکانی مانع دیدارشان می‌گردید، چگونه چنین امری امکان داشت؟

زید پاسخ داد:

«پیامبر، روزهایی را که دیدار حاصل نمی‌گردید، به خاطر می‌سپرد و هنگامی که امام به حضور حضرتش می‌رسید، می‌فرمود:
 «ای علی! در فلان روز فلان مطلب آمد، و در فلان روز چنین مطالبی بر من نازل شد» و بدینسان ادامه می‌داد تا به روزی می‌رسید که امام علیه السلام به زیارتش نایل شده بود.»^۱

اینک ادامه کلام امام علی علیه السلام در روایت گذشته:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله همه اوامر و نواهی و حلال‌ها و حرام‌های الهی را، خواه مربوط به مسایل زمان حال و خواه مربوط به مسایل آینده، و نیز آنچه در کتاب‌های آسمانی بر پیامبران گذشته نازل شده و از طاعت و معصیت خدا آگاهشان ساخته بود، همه و همه را به من تعلیم فرمود، و من هم تمام آن‌ها را به خاطر سپردم، و حتی یک حرف آن را نیز فراموش نکردم.
 سپس دستش را بر سینه‌ام نهاد، و از خدا خواست تا قلبم را از دانش و فهم و حکمت و نور لبریز سازد.»^۲

۱. بصائر الدرجات، ص ۱۹۷، ج ۴. در تأیید این حدیث، سه روایت در منابع مکتب خلفا نقل شده است. ر.ک: سنن نسائی، ج ۱، ص ۱۷۸، باب التتحیح فی الصلاة؛ سنن ابن ماجه، کتاب الادب باب الاستئذان، ج ۳۷۰۸؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۵، ج ۶۴۷، ص ۱۰۷، ج ۸۴۵، ج ۶۰۸؛ تاریخ بخاری، ج ۴، ص ۲، ج ۱۲۱.

۲. کافی، ج ۱، صص ۶۲-۶۳؛ وسائل الشیعه (طبع قدیم)، ج ۳، ص ۳۹۴، ج ۱؛ مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۹۳؛ احتجاج طبرسی، ص ۱۳۴؛ تحف العقول، صص ۱۳۱-۱۳۲؛ وافی، ج ۱، ص ۶۳؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۲۱۰.

در طبقات ابن سعد، از منابع مکتب خلفا، در قسمت شرح حال امام علی علیه السلام، ج ۲، ص ۲، ج ۱۰۱ (چاپ اروپا) سه حدیث در تأیید این روایت نقل شده است، که یکی از آن‌ها در کتابی خطی از احمد بن حنبل به نام «فضائل علی بن ابی طالب» روایت شده است.

۲. مجالس تعلیم و دیدارهای نامنظم امام علی با رسول خدا

طی مطالبی که گذشت، دیدارهای مرتب و از پیش معین شده امام با رسول خدا (ﷺ) را، که در کتاب‌های معتبر هر دو مکتب به ثبت رسیده، آوردیم.

اینک با نقل حدیث زیر که در «سنن ترمذی» و دیگر منابع معتبر مکتب خلفا آمده است، به بررسی دیدارهای نامنظم امام با رسول خدا (ﷺ) می‌پردازیم.

ترمذی می‌نویسد: از جابر بن عبدالله انصاری^۱ روایت شده است که گفت:

«در جنگ طائف، رسول خدا (ﷺ) علی را به حضور طلبید، و با او به نجوا نشست. مردم [از راه خرده‌گیری] گفتند: در گوشی صحبت کردنش با پسر عمویش علی چه طولانی شد!!

چون این سخن به گوش رسول خدا (ﷺ) رسید، فرمود:

«من از پیش خود با او به نجوا نشستم، بلکه خداوند است که با او نجوا

می‌کند.»^۲

ترمذی در توضیح این حدیث گفته است: «نجوای خداوند» یعنی

۱. جابر بن عبدالله بن عمر انصاری از اصحاب رسول خداست که امام باقر (ﷺ) را نیز درک کرده است.

وفات جابر بعد از سال هفتادم هجرت در مدینه اتفاق افتاده است. (تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۱۲۲)

۲. صحیح ترمذی، کتاب المناقب، باب مناقب علی بن ابی طالب، ج ۱۳، ص ۱۷۳؛ تاریخ بغداد، ج ۷،

ص ۴۰۲. همین مضمون از جابر بن عبدالله در تاریخ ابن عساکر، ج ۲، صص ۳۱۰-۳۱۱؛ تاریخ ابن کثیر،

ج ۷، ص ۳۵۶؛ و اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۷ نیز نقل شده است. شبیه آن از جندب بن ناجیه (یا ناجیه بن

جندب) در کنز العمال (چاپ حیدرآباد، ۱۳۱۲ هـ)، ج ۶، ص ۳۹۹، و چاپ دوم، ج ۱۲، ص ۲۰۰، ح ۱۱۲۲؛ و

الریاض النضرة، ج ۲، ص ۲۶۵ نیز روایت گردیده است.

خداوند به پیامبرش امر کرده تا با وی به نجوا بنشیند.

حال ببینیم واقعاً مسأله چه بوده است که رسول خدا ﷺ بنا به امر پروردگار با پسر عمویش، آن هم در جنگ طائف، به نجوا نشست؟! آیا این در گوشی صحبت کردن، مشورت جنگی بوده است؟ در حالی که پیامبر اکرم درباره مسأله جنگی، با همگان به مشورت می پرداخت و فرد خاصی را به مشورت بر نمیگزید؛ همچنان که در مورد جنگ‌های بدر، احد، خندق و... این مطلب در تاریخ ثبت شده است.

پس ناگزیر باید پذیرفت که این دیدار و دیدارهای مانند آن^۱ در ردیف همان دیدارهای منظم روزانه ایشان بوده است. جا دارد که بگوییم این دیدارها ممکن است از همان دیدارهایی باشد که «زید بن علی بن الحسین» از آن یاد کرده که اگر بین رسول خدا ﷺ و پسر عمویش جدایی می افتاد و چند روزی یکدیگر را نمی دیدند، در نخستین برخورد، رسول خدا ﷺ با امام خلوت می کرد و می فرمود: ای علی! در فلان روز، فلان چیز؛ و در آن روز، فلان موضوع بر من نازل شد... و بدین ترتیب، علت طولانی شدن نجوای رسول خدا ﷺ با علی ﷺ نیز آشکار می گردد.

از آنچه تا به این جا، در این مورد آوردیم، این نتیجه حاصل

۱. از جمله موارد مشابه، دیدارهایی است که حضرتش با رسول اکرم ﷺ در مدینه داشته است، و در تفاسیر در ذیل آیه نجوی (مجادله، ۱۲ و ۱۳) به آن‌ها اشاره شده است. برای تحقیق بیش تر، رک: معالم المدرستین، ج ۱، ص ۳۲۲.

می شود که دست آورد آن همه دیدارهای مرتب یا نامرتب رسول خدا (ﷺ) با پسر عمویش علی بن ابی طالب (رضی الله عنه)، سپردن همه علوم و دانش های اسلامی از عقاید و احکام و غیره به شخص امام (رضی الله عنه) بوده است.

پیامبر (ﷺ) دستور می دهد که اولین وصیتش علوم الهی را برای دیگر

اوصیای بنویسد

در امالی شیخ طوسی، بصائر الدرجات، و یتابع الموده، آمده است: احمد بن محمد بن علی فرزند امام باقر (رضی الله عنه) از پدران بزرگوار خود روایت کرده است:

رسول خدا (ﷺ) به حضرت علی (رضی الله عنه) فرمود:

« آنچه که می گویم بنویس.»

علی (رضی الله عنه) پرسید: ای رسول خدا! از آن می ترسی که فراموش کنم؟

فرمود: «فراموش نمی کنی و از این جهت بر تو بیمی ندارم. من از خدا خواسته ام که این علوم را در حافظه ات حفظ نماید و تو را دچار فراموشی نکند. بلکه برای شرکایت [در امر امامت] بنویس.»

علی (رضی الله عنه) پرسید: ای پیغمبر خدا! شرکای من چه کسانی هستند؟

رسول خدا (ﷺ) جواب داد:

«امامانی از نسل تو هستند که به برکت آنها باران رحمت بر امت می بارد، و به واسطه آنان، دعایشان مستجاب می شود و به یمن وجود آنهاست که خدا

بلاها و آفات را از امتم برطرف می‌گرداند، و به خاطر آن‌ها رحمت الهی از آسمان بر ایشان نازل می‌شود.»

آنگاه با انگشت مبارک به امام حسن اشاره نمود و چنین فرمود:
«این نخستین آنان است.»

سپس اشاره به حسین کرد و گفت:
«امامان از نسل او می‌باشند.»^۱

دو نوع تبلیغ

آنچه خداوند به پیامبر خود ﷺ وحی می‌فرمود، از نظر نحوه ابلاغ آن، به دو دسته تقسیم شده است:

دسته اول؛ شامل مواردی بوده که زمان مقتضی برای ابلاغ آن‌ها فرا رسیده و شرایط مناسب برای بیان آن‌ها وجود داشته است. این موارد توسط خود آن حضرت و بدون واسطه به حاضران محضر شریفش ابلاغ می‌گشت.

اما دسته دوم؛ شامل مواردی بوده که زمان عمل کردن به آن پس از عصر پیامبر ﷺ بوده است. این‌ها را حضرتش فقط به علی علیه السلام تعلیم می‌فرمود، و علی علیه السلام هر دو دسته مطالبی را که توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تبلیغ و بیان می‌شد، در کتابی جداگانه به خط خود می‌نوشت.

۱. امالی طوسی (چاپ نعمان، نجف، ۱۳۸۴ هـ)، ج ۲، ص ۵۶؛ بصائر الدرجات، ص ۱۶۷؛ ینابیع المودة قندوزی (چاپ دارالخلافة العثمانیه، ۱۳۰۲ هـ)، ص ۲۰.

این برنامه همچنان ادامه داشت... تا آن که زمان جدایی دو دوست از یکدیگر، و هنگام وداع وصی با پیامبر (ﷺ) فرا رسید. در آخرین ساعات حیات، پیامبر اکرم (ﷺ) در یک جلسه بسیار مهم و اختصاصی، آخرین تعلیمات الهی را به امام (علیه السلام) انتقال داد.

آخرین جلسه تعلیم

عبدالله بن عمرو عاص می گوید:

رسول خدا (ﷺ) به هنگام آخرین بیماری خود، فرمود:
«برادرم را نزد من بخوانید.»

... علی نزد آن حضرت حاضر شد. آنگاه پیامبر جامه خود را بر وی افکند و او را پوشانید و خود را کاملاً به او نزدیک نموده، به آهستگی با وی سخن گفت.^۱

ام سلمه نیز همین داستان را به صورت زیر نقل کرده است:
«قسم به آن کس که به او سوگند یاد می کنم، همانا علی آخرین کسی بود که با پیامبر (ﷺ) گفتگو نمود.»

صبحگاهان از آن حضرت عیادت نمودیم. ایشان کراراً می پرسید:
«آیا علی آمد؟ آیا علی آمد؟»

فاطمه (علیها السلام) گفت: گویا او را در پی کاری فرستاده بودید!؟ مدتی بعد علی (علیه السلام) آمد. من دانستم که آن حضرت با علی (علیه السلام) کاری دارد، و

۱. تاریخ ابن عساکر (چاپ بیروت، ۱۳۵۹ هـ) ترجمه الامام علی (علیه السلام)؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۵۹؛ کنز العمال (چاپ اول)، ج ۶ ص ۳۹۲.

لذا به همراه دیگران از حجره بیرون آمده و در درگاه آن نشستیم. من از دیگران به در اتاق نزدیک تر بودم. رسول خدا ﷺ خود را کاملاً به علی ﷺ نزدیک فرمود و به نجوا کردن و راز نمودن با وی پرداخت. آن حضرت ﷺ در همین روز وفات یافت. بنابراین، آخرین کسی که با وی ﷺ گفتگو نمود علی ﷺ بود.^۱

و سرانجام، سخن خود امام ﷺ را در این باره ملاحظه می‌نماییم:

پیامبر خدا ﷺ در آخرین بیماری خود فرمود:

«برادرم را بگویید نزد من بیاید.»

آنگاه فرمود: «به من نزدیک شو.»

نزدیک حضرتش شدم. آنگاه خود را به من تکیه داد و در همین حالت قرار داشت و با من سخن می‌گفت - به گونه‌ای که گاهی قدری از آب دهان مبارکش به من می‌رسید - تا این که سرانجام زمان رحلت رسول خدا ﷺ فرا رسید و در بر من وفات یافت.^۲

در احادیثی که گذشت، دیدیم چگونه رسول خدا ﷺ تمامی علوم و معارف اسلامی را به علی ﷺ املا فرمود و در کتابی مدون نزد

۱. این حدیث در مستدرک حاکم و تلخیص ذهبی، ج ۳، ص ۱۳۹ صحیح توصیف شده، و نیز در مستدرک حاکم، ج ۳، صص ۱۴-۱۷ باب کان أقرب الناس عهداً برسول الله ﷺ از شرح حال حضرت علی ﷺ به چند سند روایت گشته است. و در مصنف ابن ابی شیبه، ج ۶ ص ۳۴۸؛ مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۱۱۲؛ کنز العمال (چاپ دوم)، ج ۱۵، ص ۱۲۸، باب فضائل علی ابن ابی طالب، ح ۳۷۴؛ و تذکره خواص الامه، باب حدیث النجوى و الوصیه از فضائل احمد بن حنبل نقل شده است.

۲. طبقات ابن سعد، باب من قال توفى رسول الله فى حجر علی بن ابی طالب، چاپ اروپا، ج ۲، ص ۵۱.

ایشان به ودیعت نهاد، تا به عنوان سندی مکتوب از مجموعه اسلام به امامان از نسل خویش بسپارد.

ب. نشر شریعت اسلام توسط اوصیای پیامبر در میان مسلمانان

داستان جامعه یا کتاب امام علی:

در اصول کافی و بصائر الدرجات، از قول ابوبصیر^۱ روایتی نقل شده است که ما آن را عیناً از «کافی»^۲ نقل می‌کنیم.
ابوبصیر گفته است:

«خدمت امام جعفر صادق (ع) رسیده، عرض کردم:

فدایت شوم، سؤالی دارم؛ آیا این جا کسی هست که سخنان مرا بشنود؟

امام (ع) پرده‌ای را که بین آن اتاق و اتاق مجاور آویخته شده بود، کنار زد و در آن جاسر کشید و سپس به من فرمود: «ای ابو محمد! هر چه می‌خواهی بپرس.»

۱. دو نفر به ابوبصیر معروف می‌باشند که یکی از آنها یحیی یسر ابوالقاسم مکنی به ابو محمد و از جمله اصحاب حضرت امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق (ع) بوده و مطلقاً به او ابوبصیر می‌گفتند. منظور در این جا همین ابوبصیر است. (قاموس الرجال)

۲. کافی، ج ۱، ص ۲۳۹؛ بصائر الدرجات، صص ۱۵۱-۱۵۲؛ وافی، ج ۲، ص ۱۳۵. البته این روایت طولانی است و ما به قدر حاجت از آن برگزیده‌ایم. حدیثی نیز از ابوبصیر روایت شده که با حدیث مزبور در لفظ قدری اختلاف دارد.

ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۱۴۹، ح ۱۴، و ص ۱۵۴، ح ۷، و ص ۱۴۲ ح ۱؛ و وافی، ج ۲، ص ۱۳۵.

گفتم: فدایت شوم، شیعیان تو طی احادیثی مدعی اند که رسول خدا ﷺ بابتی از علم به روی علی ﷺ گشوده است که از آن هزار باب دیگر گشوده می شود.

امام ﷺ در پاسخ وی می فرماید:

«ای ابومحمد! ما جامعه داریم و آنها چه می دانند که جامعه چیست.»

پرسیدم: فدای تو گردم؛ جامعه چیست؟

امام ﷺ فرمود:

«صحیفه‌ای است به درازی هفتاد ذراع به ذراع رسول خدا ﷺ و املاى آن حضرت که همه مطالب آن یک به یک از دلب مبارک ایشان بیرون آمده و علی ﷺ آن را به خط خود نوشته است.

در آن صحیفه از هر حلال و حرامی، و از هر آنچه که مردم به آن نیاز داشته و دارند، سخن گفته شده است؛ حتی دینه یک خراش سطحی بر پوست بدن.»

آنگاه دست خود را به شانهام زد و فرمود:

«اجازه می دهی ای ابومحمد!»

جواب دادم: فدای تو گردم؛ تمام وجود من در اختیار تو است؛ هر چه می خواهی انجام بده.

پس آن حضرت با دست خود فشاری بر شانهام وارد کرد و فرمود:

«حتی دینه این را!» و این مطلب را قدری غضب آلود فرمود.

من گفتم: به خدا سوگند که این خود علم است و...»

سخن پیرامون «جامعه» و کتاب امام علی ﷺ در روایات متعددی

آمده است، که ما در این جا به ذکر همین یک روایت بسنده می‌کنیم. حال به این سخن می‌پردازیم که امامان بعد از امیرالمؤمنین (ع)، کتاب‌های امام به ویژه جامعه را چگونه پس از سپری شدن ایام خویش، به امام پس از خود به ودیعت می‌سپردند.

کتاب‌های امام علی (ع) در دست ائمه (ع)

مواریث امام حسن و امام حسین و امام سجاد (ع)

شیخ کلینی در کتاب اصول کافی، از قول سلیم بن قیس^۱ چنین آورده است:

من شاهد وصیت امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش حسن (ع) بودم. آن حضرت پس از انجام وصیت، حسین (ع) و محمد حنفیه و همه پسرها و بزرگان شیعیان و خانواده‌اش را بر آن گواه گرفت. آنگاه کتاب و سلاح خود را به فرزندش حسن (ع) تحویل داد و گفت:

«پسرم! رسول خدا به من امر فرموده است که تو را وصی خود گردانم و کتاب‌ها و سلاح را به تو تحویل دهم؛ همان طور که رسول خدا (ﷺ) مرا وصی خود قرار داد و کتاب‌ها و سلاحش را به من سپرد.

همچنین فرمان داده است تا به تو دستور دهم که چون زمان مرگت فرا رسید، آن‌ها را به برادرت حسین (ع) تحویل دهی.»

۱. سلیم بن قیس ابوصادق الیهلالی العامری، از جمله اصحاب امیرالمؤمنین (ع) بوده است که سایر ائمه تا حضرت سجاد (ع) را نیز درک کرده است. (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۴۵)

سپس امیرالمؤمنین علیه السلام روی به جانب حسین علیه السلام کرد و به او فرمود:

«و رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را نیز فرمان داده است که آنها را بدین پسر خویش «علی بن الحسین علیه السلام» تحویل دهی.»

سپس دست علی بن الحسین علیه السلام را گرفت و فرمود:

«و رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را نیز فرمان داده است تا آنها را به پسر محمد تحویل دهی و از جانب رسول خدا صلی الله علیه و آله و من به او سلام برسان.»^۱
باز در کتاب کافی و بصائر الدرجات چنین آمده است که حمران^۲ می‌گوید:

از ابو جعفر امام باقر علیه السلام در مورد صحیفه مهر و موم شده‌ای که نزد «ام سلمه» به ودیعت نهاده شده بود و مردم درباره آن سخن می‌گفتند، سؤال نمودم. امام باقر علیه السلام فرمود:

«هنگامی که اجل رسول خدا فرا رسید، علی علیه السلام علم و اسلحه آن حضرت را و هر چه نزد او بود [از موارث امامت] به ارث برد. (این علوم و معارف و سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنان نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بود) تا این که به حسن علیه السلام و پس از او به حسین علیه السلام رسید. در این موقع چون ما از غلبه دشمنان بیم داشتیم، این بود که [جدم حسین علیه السلام] آنها را نزد «ام سلمه» به امانت سپرد و بعد از آن، علی بن الحسین علیه السلام آنها را از ام سلمه باز ستاند.»

۱. کافی، ج ۱، صص ۲۹۷-۲۹۸؛ وافی، ج ۲، ص ۷۹.

۲. ابو حمزه یا ابوالحسن حمران بن اعین شیبانی، مردی تابعی و مورد قبول و اطمینان بوده و از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۱۳)

من گفتم: بسیار خوب [بنا بر این] سپس به پدرت رسید و بعد از آن نزد تو بوده و به تو رسیده است.

امام باقر (ع) پاسخ داد:

«آری، همین طور است.»^۱

همچنین از عمر بن ابان^۲ روایت شده است^۳ که گفت: از حضرت امام جعفر صادق در مورد صحیفه سر به مهری که نزد «ام المؤمنین ام سلمه» به امانت نهاده شده بود، و مردم از آن سخن می گفتند، جویا شدم. امام در پاسخ فرمود:

«هنگامی که رسول خدا (ﷺ) در گذشت، علی (ع) دانش و سلاح و هر آنچه نزد آن حضرت بود [از موازین امامت] را از او به ارث برد و همچنان نزدش بود تا این که به فرزندش حسن (ع) و بعد از او به حسین (ع) رسید.»
[در آن جا من صبر نکرده، به دنبال سخنان امام] عرض کردم: بعد از امام حسین (ع)، آن ها به علی بن الحسین و از او به فرزندش [امام باقر (ع)] رسید و از او به شما منتقل شده است؟

امام صادق (ع) فرمود: «آری، همین طور است.»

در کتاب غیبت شیخ طوسی و مناقب ابن شهر آشوب و بحار الانوار مجلسی از قول فضیل^۴ چنین آمده است: ابو جعفر امام محمد

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۳۵؛ بصائر الدرجات، صص ۱۷۷ و ۱۸۶ و ۱۸۸؛ وافی، ج ۲، ص ۱۳۲.

۲. ابوحفص عمر بن ابان کلینی کوفی، از جمله اصحاب امام جعفر صادق (ع) بوده است. (معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۱۲)

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۳۶؛ بصائر الدرجات، صص ۱۷۷ و ۱۸۴؛ وافی، ج ۲، ص ۱۳۳.

۴. ابوالقاسم فضیل بن یسار، آزاد کرده بنی نهد از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) بوده

باقر علیه السلام به من فرمود:

در همان هنگام که حسین علیه السلام عازم حرکت به سوی عراق بود، وصیت نامه پیغمبر صلی الله علیه و آله و کتاب‌ها و دیگر اشیای آن حضرت را به امانت نزد «ام سلمه» گذاشت و به او فرمود: وقتی که پسر بزرگ‌ترم به تو مراجعه کرد، آنچه را که به تو امانت سپرده‌ام، به او تسلیم کن.

پس از این که حسین علیه السلام به شهادت رسید، علی بن الحسین نزد ام سلمه رفت و آن بانو هم تمامی اشیایی را که حسین علیه السلام به امانت نزدش نهاده بود، به امام سجاد علیه السلام تحویل داد.^۱

همچنین در کتاب کافی، اعلام الوری، مناقب ابن شهر آشوب، و بحار الانوار مجلسی، از ابوبکر حضرمی^۲ روایت شده است (لفظ حدیث از کافی است) که امام صادق علیه السلام فرمود:

«حسین علیه السلام در آن هنگام که به سوی عراق عزیمت می‌فرمود، کتاب‌ها و وصیت‌نامه را نزد «ام سلمه» به امانت نهاد.

[این‌ها همچنان نزد آن بانو بود] تا این که علی بن الحسین علیه السلام بازگشت و «ام سلمه» همه آن‌ها را به وی تحویل داد.^۳

البته این‌ها به غیر از آن وصیتی است که امام در کربلا به همراه آنچه

است. (قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۴۷)

۱. کتاب الغیبه شیخ طوسی (تبریز، ۱۳۲۳ هـ) ص ۱۲۸؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۴؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۸، ح ۳.

۲. ابوبکر حضرمی، عبدالله بن محمد نام دارد و از امام صادق علیه السلام احادیث بسیاری روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۱۶، ص ۱۵)

۳. کافی، ج ۱، ص ۳۰۴؛ اعلام الوری، ص ۱۵۲؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۹؛ مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۷۲.

که امامی از امام دیگر به میراث می برد، به امانت به دخترش فاطمه سپرد و او بعدها به علی بن الحسین (ﷺ) تحویل داد؛ زیرا در آن ایام امام سجاد (ﷺ) به سختی بیمار بود.

مواریث امام محمد باقر (ﷺ)

در کافی، اعلام الوری، بصائر الدرجات و بحارالانوار از قول عیسی بن عبدالله^۱ از پدرش از جدش چنین آمده است:

«در بستر مرگ امام سجاد، علی بن الحسین (ﷺ) به فرزندانش که پیرامون آن گرد آمده بودند، نظری افکند و سپس چشم به فرزندش محمد بن علی [امام باقر (ﷺ)] انداخت و به او فرمود:

«محمد! این صندوق را بگیر و به خانه خود ببر.»

سپس امام به سخن خود ادامه داده، فرمود:

«در این صندوق، به هیچ عنوان دینار و درهمی وجود ندارد، بلکه آکنده از علوم است.»^۲

همچنین در بصائر الدرجات و بحارالانوار از همین عیسی بن عبدالله بن عمر روایت شده است که امام صادق (ﷺ) فرمود:

«پیش از آن که علی بن الحسین (ﷺ) بدرود حیات گوید، سبد یا صندوق

۱. عیسی بن عبدالله بن عمر بن علی بن ابی طالب (ﷺ) که به او هاشمی می گفتند، از اصحاب امام صادق (ﷺ) بوده و احادیث بسیاری از آن حضرت روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۷، صص ۲۷۵-۲۷۶)

۲. کافی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۲؛ اعلام الوری، ص ۲۶۰؛ بصائر الدرجات، ص ۴۴؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۹؛ وافی، ج ۲، ص ۸۳.

را حاضر کرده، به فرزندش فرمود: محمد! این صندوق را ببر. او نیز صندوق را توسط چهار نفر حمل نمود و برد.

چون امام سجاد درگذشت، عموهایم برای گرفتن سهم خود از محتویات آن صندوق به پدرم مراجعه کرده، گفتند: بهره ما را از آن صندوق بپرداز! امام باقر در پاسخ آن‌ها فرمود: «به خدا قسم که شما را نصیبی در آن نیست. اگر شما را بهره‌ای در آن می‌بود، [پدرم] آن را به من تحویل نمی‌داد.»^۱
[سپس امام صادق علیه السلام اضافه کرده، می‌فرماید:]
«در آن صندوق، سلاح رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتاب‌های او قرار داشت.»^۱

مواریث امام صادق علیه السلام

در بصائر الدرجات از قول زراره^۲ آمده است که امام صادق علیه السلام فرمود:

«هنوز امام باقر علیه السلام حیات داشت که آن مواریث و کتاب‌ها به من منتقل شد.»^۳

مواریث امام موسی بن جعفر علیه السلام

در کتاب غیبت نعمانی، و بحار الانوار مجلسی، از قول حماد صائغ

۱. کافی، ج ۱، ص ۳۰۵، ح ۱؛ وافی، ج ۲، ص ۸۲؛ بصائر الدرجات، ص ۱۶۵؛ اعلام الوری، ص ۲۶۰؛ بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۲۲۹.

۲. زراره ابوالحسن و نام او عبد ربه، فرزند اعین، آزاد کرده بنی شیبان کوفی بوده و از امام صادق علیه السلام روایت کرده است. وی در سال ۱۵۰ هـ وفات نموده است. (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۱۵۴)

۳. بصائر الدرجات، صص ۱۵۸، ۱۸۰، ۱۸۱ و ۱۸۶.

آمده است که گفت:

در آن مجلسی که مفضل بن عمر مسایلی را از ابو عبد الله امام صادق (ع) می پرسید، حاضر بودم...

در این هنگام، ابوالحسن موسی [امام کاظم (ع)] وارد شد. امام صادق (ع) رو به مفضل کرده، پرسید:

«دوست داری که مالک کتاب علی [بعد از من] را ببینی؟»

مفضل پاسخ داد: چه از این بالاتر و بهتر!

امام اشاره به امام کاظم کرده، فرمود:

«این وارث و مالک کتاب علی است.»^۱

مواریث امام رضا (ع)

در کافی، ارشاد مفید، غیبت شیخ طوسی و بحار الانوار از امام

کاظم (ع) روایت شده که فرمود:

«فرزندم علی بزرگترین فرزند من، نیکترین آنان در نظر من و

محبوبترینشان برای من می باشد. او در کنار من به جفر نگاه می کند؛ و هیچ کس

جز پیغمبر یا وصی پیغمبر بدان نظر نکرده است.»^۲

۱. کتاب الغیبه نعمانی، ص ۱۷۷؛ بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۲۲، ح ۳۴.

۲. اصول کافی، ج ۱، ص ۳۱۱؛ ارشاد مفید، ص ۲۸۵؛ «الغیبه» شیخ نعمانی، ص ۲۸؛ وافی، ج ۲، ص ۸۲

و.ر.ک: بصائر الدرجات، ص ۱۶۴، ح ۷-۹.

امامان به «جامعه» مراجعه می‌کنند

نخستین امامی که به کتاب امیرالمؤمنین (علیه السلام) اشاره کرده و از آن سخن گفته است، امام علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) می‌باشد. این مطلب در کتاب‌های کافی، من لایحضره الفقیه، تهذیب، معانی الاخبار، و وسائل الشیعه آمده است، که ما آن را از کتاب کافی نقل می‌کنیم. از ابان تغلب^۱ روایت شده که گفت:

از علی بن الحسین (علیه السلام) در مورد کسی سؤال شد که دربارهٔ مقداری از مال خود وصیت کرده است. [یعنی به طور مبهم وصیت کرده است که قدری از مال مرا به فلان مصرف برسانید، ولی مقدار آن را مشخص نکرده و عبارتی مانند «شیء من مالی» به کار برده است.] آن حضرت در پاسخ فرمود:

«شیء، در کتاب علی (علیه السلام) یک ششم محسوب می‌شود.»^۲

و نیز در کتاب‌های خصال، عقاب الاعمال و وسائل الشیعه، از امام باقر (علیه السلام) روایت شده است که فرمود:

«در کتاب علی (علیه السلام) آمده است:

سه خصلت است که دارندهٔ آن نمی‌میرد، مگر این که وبال و زیان آن‌ها را

۱. ابان بن تغلب بن ربیع، ابوسعید بکری، از موالی بنی جریر است که از امامانی چون حضرت سجاد (علیه السلام) و حضرت باقر (علیه السلام) و حضرت صادق (علیه السلام) روایت کرده است. او به کسانی که از روایت احادیث امام صادق (علیه السلام) به سرزنش برخاستند، گفته است: چطور به خود اجازه می‌دهید مرا از روایت احادیث مردی سرزنش کنید که از او سؤالی نکردم، مگر این که در پاسخ فرمود: رسول خدا فرمود...

۲. کافی، ج ۷، ص ۴۰، ح ۱؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۱۵۱؛ معانی الاخبار، ص ۲۱۷؛ تهذیب، ج ۹، ص ۲۱۱، ح ۸۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۴۵۰، ح ۱.

در ایام حیات خود ببیند. آن‌ها عبارتند از: سرکشی، بریدن از بستگان و خویشاوندان و سوگند دروغ...^۱

امام صادق (ﷺ) نیز در مورد اثبات اول ماه باروایت هلال، به کتاب امیرالمؤمنین (ﷺ) اشاره فرموده است.^۲

به جز مواردی که ذکر شد، ما خود سی و نه مورد دیگر از روایت‌هایی را که در آن‌ها دو امام بزرگوار، امام باقر (ﷺ) و امام صادق (ﷺ) از کتاب امیرالمؤمنین علی (ﷺ) سخن گفته‌اند، به دست آورده‌ایم.^۳

گذشته از این‌ها، مواردی نیز بوده است که همین دو امام بزرگوار کتاب امیرالمؤمنین را بیرون آورده، متن آن را برای برخی از اصحاب خود چون زراره، محمد بن مسلم^۴، عمر بن اذینه^۵، ابوبصیر، ابن بکیر^۶، عبدالملک بن اعین^۷ و متعب^۸ خوانده‌اند.^۹

۱. خصال شیخ صدوق، ص ۱۲۴؛ عقاب الاعمال شیخ صدوق، ص ۲۶۱؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۱۹.

۲. استبصار شیخ طوسی، ج ۳، ص ۶۴؛ وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۸۴.

۳. ر.ک: معالم المدرستین، ج ۲، صص ۳۳۶-۳۳۹.

۴. ابوجعفر اوقص، محمد بن مسلم بن ریاح طحان، از امام باقر (ﷺ) روایت کرده و مؤلف کتاب «ربعمائة مسألة فی ابواب الحلال والحرام» بوده است. وفاتش در سال ۱۵۰ هجری است. (قاموس الرجال، ج ۸، ص ۳۷۸)

۵. می‌گویند نامش محمد بن عمر بن اذینه بوده که نام پدرش بر نام خودش پیشی گرفته است. وی از اصحاب امام صادق (ﷺ) بوده است. (معجم رجال الحدیث، ج ۱۳، ص ۲۱)

۶. ابن بکیر، ابوعلی عبدالله بن بکیر بن اعین شیبانی است. از ثقات می‌باشد و از امام صادق (ﷺ) روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۹۹)

۷. عبدالملک بن اعین، ابوفراس شیبانی است که از امام باقر (ﷺ) و امام صادق (ﷺ) روایت کرده و در زمان امام صادق (ﷺ) از دنیا رفت. (قاموس الرجال، ج ۶، ص ۱۸۱).

همچنین گاهی دیده شده است که امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام کتاب امیرالمؤمنین را در برابر پیروان مکتب خلفا گشوده و مطالبی از آن را به ایشان نشان داده‌اند. حدیث زیر مبین همین مطلب است.

نجاشی روایت کرده است که:

عذافر صیرفی^{۱۰}، به همراه حکم بن عتیبه^{۱۱} به خدمت امام باقر علیه السلام رسیدند. حکم آغاز سخن کرد و مسایلی را مطرح ساخت و امام با این که دیدار حکم را خوش نداشت، او را پاسخ می‌داد، تا این که در مسأله‌ای بینشان اختلاف نظر افتاد [و حکم پاسخ امام را نپذیرفت]. در این هنگام، امام باقر علیه السلام روی به فرزند خود کرده، فرمود:

«پسرم! برخیز و آن کتاب علی علیه السلام را بیاور.»

فرزند امام فرمان برد و کتابی بزرگ که طوماروار روی هم پیچیده شده بود، پیش روی آن حضرت نهاد. امام آن را گشود و به جستجوی مسأله مورد بحث پرداخت، تا آن را یافت و سپس فرمود:

«این املاي رسول خدا صلی الله علیه و آله و خط علی علیه السلام است.»

سپس رو به حکم کرده و فرمود:

۸. متعب، آزاد کرده امام صادق علیه السلام است. منصور دوانیقی خلیفه عباسی فرمان داد تا او را هزار تازیانه بزنند که بر اثر آن درگذشت. (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۴۷)

۹. برای ملاحظه روایات مربوطه، ر.ک: معالم المدرستین، ج ۲، صص ۲۳۹-۳۴۳.

۱۰. عذافر بن عیسی خزاعی صیرفی کوفی که از امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است. (قاموس الرجال، ج ۶، ص ۲۹۵)

۱۱. حکم بن عتیبه کوفی است که از امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است. حکم در سال ۱۱۳ یا ۱۱۴ یا ۱۱۵ در سن شصت سالگی درگذشت. اصحاب صحاح در مکتب خلفا، احادیث او را آورده‌اند. (قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۷۵؛ و تهذیب، ج ۱، ص ۲۹۲).

«ای ابواحمدا! تو و سلمه^۱ و ابوالمقدام^۲ به هر طرف که می‌خواهید، به شرق و به غرب بروید، به خدا سوگند علمی از این مطمئن‌تر که نزد ما خانواده است و جبرئیل بر ما فرود آورده، نزد هیچ کس دیگر نخواهید یافت.»^۳

دوازده امام اهل بیت (ع) گاهی حکم مسأله‌ای را از کتاب امام علی بن ابی طالب (ع) می‌گفتند و به کتاب امام تصریح می‌کردند و گاهی نیز همان حکم را بدون این که نامی از کتاب امام علی (ع) ببرند، بیان می‌داشتند که ما این مطلب را در کتاب «معالم المدرستین»^۴ شرح داده‌ایم.

از همین روست که تمامی احادیث ائمه اهل بیت (ع) را سندی واحد است، و احادیث آن‌ها با هم از یک ریشه برخاسته، و از یگانگی کامل برخوردارند.

هشام بن سالم^۵، حماد بن عثمان^۶ و دیگران روایت کرده‌اند که

۱. سلمة بن كهیل، ابویحییٰ حضرمی كوفی است. امام باقر (ع) و امام صادق (ع) را درك کرده است. (قاموس الرجال، ج ۴، ص ۴۳۹)

۲. ابوالمقدام، ثابت بن هرمز آهنگر پارسی است. امام باقر (ع) و امام صادق (ع) را درك کرده است. او و سلمه از «بتریه» بودند که مردم را به ولایت علی (ع) دعوت می‌کردند؛ در حالی که امامت ابوبکر و عمر را نیز قبول داشتند و عثمان و طلحه و زبیر و عایشه را دشمن می‌داشتند. این‌ها معتقد به خروج با اولاد علی بن ابی طالب (ع) بوده، در این راه امر به معروف و نهی از منکر هم می‌کردند و هر کدام از اولاد علی (ع) را که بر حاکم زمان می‌شورید و خروج می‌کرد، امام می‌دانستند. (قاموس الرجال، ج ۲، صص ۲۸۷-۲۸۹)

۳. رجال نجاشی، ص ۲۷۹.

۴. معالم المدرستین، ج ۲، ص ۳۴۴.

۵. هشام بن سالم، ابومحمد جوالیقی کوفی است. از امام صادق روایت کرده و کتابی نیز تألیف کرده است. (قاموس الرجال، ج ۹، ص ۳۵۷)

۶. حماد بن عثمان فرازی از امام صادق و امام کاظم و امام رضا (ع) روایت کرده است. (قاموس

ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«حدیث من، حدیث پدرم می باشد؛ و حدیث پدرم، حدیث جدم؛ و حدیث جدم، همان حدیث حسین است؛ و حدیث حسین، حدیث حسن است؛ و حدیث حسن حدیث امیرالمؤمنین، و حدیث امیرالمؤمنین؛ حدیث رسول خدا، و حدیث رسول خدا؛ سخن خدای عزوجل می باشد.»^۱

و به همین دلیل بود که امام باقر (علیه السلام) در پاسخ جابر بن عبدالله - که از حضرتش خواسته است: هر وقت برایم حدیثی بیان می فرمایید، اسناد آن را هم برایم بگویید - فرمود:

«پدرم، از جدم از رسول خدا از جبرئیل از جانب خدای عز و جل برایم چنین حدیث کرد. و هر حدیثی را که من برای تو می گویم، همین گونه است.»^۲
از همین رو بود که ابو عبدالله امام صادق (علیه السلام) به «حفص بن بختری»^۳ فرمود:

«آنچه از من شنیده‌ای، می توانی آن را از جانب پدرم روایت کنی؛ و آنچه را که از من شنیده‌ای، اجازه داری تا از جانب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روایت کنی.»^۴
و شاعر در همین زمینه چه نیکو سروده است که:

و وال أناساً قولهم و حدیثهم روی جدنا عن جبرئیل عن الباری

الرجال، ج ۳، ص ۳۹۷)

۱. کافی، ج ۱، ص ۵۳؛ ارشاد مفید، ص ۲۵۷.

۲. امالی مفید، ص ۲۶.

۳. حفص بن بختری بغدادی، در اصل کوفی، از جمله اشخاصی است که از امام جعفر صادق (علیه السلام) روایت کرده است و دارای کتابی نیز می باشد. (قاموس الرجال، ج ۳، ص ۳۵۵)

۴. وسائل الشیعه، ج ۳، ص ۳۸۰، ج ۸۶؛ کتاب القضاء، ج ۱۸، ص ۷۴، ج ۸۶، چاپ بیروت، دار احیاء التراث العربی.

«پس دوستی و پیروی کسانی را پیشه کن که گفتار و حدیث آنان چنین است: جد ما، از جبرئیل، از خداوند متعال روایت کرده است.»

نتیجه می‌گیریم که ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) عملاً امت اسلامی را اینگونه آگاه می‌ساختند که: ایشان (ائمه اطهار) وارثان پیامبر در علوم و معارف الهی هستند که این علوم را امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) به خط خود و املاء رسول خدا (ﷺ) در کتابی ویژه مدون ساخته است.

فصل پنجم

اعتقاد به مهدویت

در مکتب خلفا

یکی دیگر از شبهاتی که از سوی پیروان مکتب خلفا در مورد عقاید شیعیان مطرح می‌شود این است که:

«شیعیان معتقدند پیامبر اکرم (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) دوازده امام را بعنوان جانشینان خود معرفی کرد که اولین آنها علی بن ابیطالب (عَلَيْهِ السَّلَامُ) و آخرین آنها حضرت مهدی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) است. اما مهدی مورد اعتقاد شیعیان، از حدود یکهزار و دویست سال پیش تاکنون در پس پرده غیبت بسر می‌برد در حقیقت در این مدت اسلام، بدون امام و مسلمین بدون رهبر یا جانشین پیامبر مانده است.» در پاسخ به این گفتار می‌گوئیم:

عقیده به وجود امامت حضرت مهدی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) خاص شیعیان اهل بیت پیامبر نیست، بلکه علما و دانشمندان پیروان مکتب خلفا نیز بر این عقیده می‌باشند. در اینجا دلایل و روایات صحیحی را که در کتاب‌های مکتب خلفا ذکر شده است، می‌آوریم:

مهدی (عَلَيْهِ السَّلَامُ) همانم رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) است

در سنن ترمذی، سنن ابوداود و دیگر منابع کتب خلفا، از رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) روایت می‌کنند که فرمود:

«دنیا پایان نگیرد تا مردی از اهل بیتم، که همانم من است، حاکم عرب

گردد!»^۱

۱. سنن ترمذی، ج ۹، ص ۷۴؛ سنن ابوداود، ج ۲، ص ۷؛ السنة النبوية، ج ۴، صص ۱۰۹-۱۰۷، ح

مهدی از اهل بیت علیهم السلام است

در مستدرک حاکم، مسند احمد، و دیگر کتب از «ابوسعید خدری» نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«قیامت برپا نگردد تا زمین از ظلم و ستم و دشمنی انباشته گردد؛ سپس فردی از اهل بیتم قیام کند و آن را از عدل و داد پر نماید؛ همان گونه که از ظلم و ستم انباشته شده بود.»^۱

در سنن ابن ماجه در (ابواب جهاد)، از «ابوهریره» روایت گردیده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد، خدای عز و جل آن روز را طولانی گرداند تا مردی از اهل بیتم به حکومت رسد و ارتفاعات دیلم و قسطنطنیه را در اختیار بگیرد.»

همچنین در ابواب فتن همان کتاب (باب خروج مهدی)، و در مسند احمد و دیگر کتب، از امام علی علیه السلام روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«مهدی از ما اهل بیت است و خداوند او را در یک شب آماده قیام

۴۲۸۲: حلیة الاولیاء، ج ۵، ص ۷۵.

مسند احمد، ج ۱، ص ۳۷۶؛ تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۸۸؛ کنز العمال (چاپ اول)، ج ۷، ص ۱۸۸، با این زیادت که: «و خلق او خلق من است»؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۵۸، در تفسیر سوره محمد صلی الله علیه و آله آیه: (فهل ينظرون الا الساعة...).

۱. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۷؛ حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۰۱؛ مسند احمد، ج ۳، ص ۳۶؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۵۸، و دیگر کتب.

می‌سازد.»^۱

و در مستدرک حاکم از «ابوسعید خدری» است که رسول خدا ﷺ فرمود:

«مهدی از ما اهل بیت است؛ کشیده بینی، فرازین چهره و پیشانی نورانی که زمین را از عدل و داد انباشته گرداند؛ همان گونه که از ظلم و ستم انبوهی گرفته بود و...»^۲

مهدی از فرزندان فاطمه ﷺ است

در سنن ابو داود از «ام سلمه» آمده است که شنیدم رسول خدا ﷺ می‌فرمود:

«مهدی از عترت من است و از فرزندان فاطمه.»^۳

و در کنز العمال از علی ﷺ نقل شده است که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. حلیة الاولیاء، ج ۳، ص ۱۷۷؛ مسند احمد، ج ۱، ص ۸۴؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۵۸؛ که گوید این حدیث را ابن ابی شیبہ و احمد بن حنبل و ابن ماجه از علی ﷺ روایت کرده‌اند؛ و سنن ابن ماجه، کتاب الفتن، ج ۴۰۸۵.

۲. مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۷؛ صحیح ابو داود، ج ۴، ص ۱۰۷، ج ۴۲۸۵.

۳. صحیح ابو داود، کتاب المهدی، ج ۴، ص ۸۰۷، ج ۴۲۸۴؛ سنن ابو داود، ج ۷، ص ۱۳۴؛ صحیح ابن ماجه، ابواب الفتن، باب خروج المهدی، می‌گوید: «مهدی از فرزندان فاطمه است»؛ مستدرک حاکم، ج ۴، ص ۵۵۷، می‌گوید: «و او - یعنی مهدی ﷺ - حق است و از اولاد فاطمه می‌باشد»؛ میزان الاعتدال ذهبی، ج ۲، ص ۲۴، می‌گوید: «مهدی از اولاد فاطمه است»؛ تفسیر سیوطی، ج ۶، ص ۵۸، در تفسیر سوره محمد ﷺ می‌گوید: این حدیث را ابو داود و طبرانی و حاکم از «ام سلمه» روایت کرده‌اند.

«مهدی مردی از ماست؛ از فرزندان فاطمه.»^۱

مهدی از فرزندان حسین (علیه السلام) است

در ذخائر العقبی از «ابو ایوب انصاری» می‌گوید که رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«مهدی این امت، از این دو - یعنی حسن و حسین - زاده می‌شود.»^۲

و نیز در ذخائر العقبی از «حذیفه» روایت شده است که پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود:

«اگر از دنیا جز یک روز باقی نماند، آن روز طولانی می‌گردد تا خداوند مردی از فرزندانم را که همان من است، برانگیزد.»

سلمان گفت: «از کدام فرزندانت یا رسول الله؟»

فرمود: «از این فرزندم؛ و با دست خود بر حسین (علیه السلام) زد.»

مهدی (علیه السلام) فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) است

برخی از علمای اهل تسنن، امام مهدی (علیه السلام) را فرزند امام حسن عسکری (علیه السلام) می‌دانند که به تعدادی از آنها بزرگان اشاره می‌کنیم.

۱. علامه شیخ ابوبکر، احمد بن حسین بن علی بیهقی نیشابوری فقیه شافعی (متوفای ۴۵۸ هـ) در کتاب خود «شعب الایمان» می‌نویسد: «مردم درباره مهدی اختلاف کرده و جماعتی توقف نموده و علم آن را به عالمش واگذارده‌اند و معتقدند او از فرزندان فاطمه دخت

۱. کنز العمال (چاپ اول)، ج ۷، ص ۲۶۱.

۲. ذخائر العقبی، ص ۱۲۶.

رسول خدا ﷺ است، که خداوند هرگاه بخواهد، او را می‌آفریند و برای یاری دین خود مبعوثش می‌گرداند و گروهی می‌گویند: مهدی موعود در روز جمعه نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری به دنیا آمده و او همان امام ملقب به حجت قائم منتظر محمد بن حسن عسکری است که در سامراء داخل سرداب شد و از دید مردم پنهان گردید و منتظر قیام خویش است. او ظهور می‌کند و زمین را از عدل و داد انباشته سازد؛ همان گونه که از ظلم و جور پر شده است... طول عمر و امتداد دورانش مانند عیسی بن مریم و خضر و حضرت نوح ﷺ است و به هیچ روی ممتنع نباشند.»

درباره اعتراض به طول عمر حضرت مهدی ﷺ می‌گوییم، قرآن درباره عمر حضرت نوح ﷺ می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...﴾^۱

بعد از طوفان و بیرون آمدن از سفینه، نیز سیصد و پنجاه سال دیگر زندگانی کرد. بنابراین، مجموع عمر آن حضرت به یکهزار سیصد سال می‌رسد. در صورتی که عمر حضرت مهدی ﷺ در حال حاضر، کم‌تر از ۱۲۰۰ سال است و عمر حضرت خضر بیش از این است؛ برخی از علمای مکتب خلفا نیز این استدلال را مطرح کرده‌اند.

۲. شیخ محی الدین ابو عبدالله محمد بن علی بن محمد، معروف به ابن حاتمی طائی اندلسی شافعی (متوفای ۶۳۸ هـ) که در صالحیه شام

مدفون است و قبرش زیارت می‌شود، در باب ۳۳۶ از کتاب فتوحات خود می‌نویسد:

«بدانید که مهدی علیه السلام مسلماً قیام خواهد کرد، ولی قیام او هنگامی است که زمین را ظلم و جور فرا گرفته باشد و او از قسط و عدل انباشته‌اش گرداند. اگر از عمر دنیا تنها یک روز باقی باشد، خداوند آن روز را طولانی گرداند تا این خلیفه به ولایت برسد. او از عترت رسول الله صلی الله علیه و آله است، از فرزندان فاطمه (رضی الله عنها)؛ جدش حسین بن علی بن ابی طالب است و پدرش «حسن عسکری» فرزند امام علی النقی فرزند امام محمد تقی، فرزند امام علی الرضا، فرزند امام موسی کاظم، فرزند امام جعفر صادق، فرزند امام محمد باقر، فرزند امام زین العابدین، فرزند امام حسین، فرزند علی بن ابی طالب (رضی الله عنهم) همان رسول خدا صلی الله علیه و آله است و مسلمانان بین رکن و مقام [دیوار کعبه و مقام ابراهیم علیه السلام] با او بیعت می‌کنند.

در خلقت و سیما شبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در خلق و خوی مادون آن حضرت؛ چون هیچ کس در اخلاق همتای رسول خدا صلی الله علیه و آله نباشد که خدای متعال می‌فرماید:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾^۱

«به راستی که تو دارای اخلاق عظیمی هستی»

پیشانی‌اش بلند و بینی‌اش عقابی است. بیش‌ترین یارانش از اهل کوفه‌اند. بیت‌المال را به طور مساوی تقسیم می‌کند و با مردم عدالت

می‌ورزد؛ چنانکه مردی می‌آید و می‌گوید: "ای مهدی! عطایم ببخش" و او از اموالی که فرار ویش قرار دارد، جامه‌وی را تا آن‌جا که توان بردنش را دارد، انباشته می‌کند.»

سپس به نقل اوصاف و برخی از افعال او می‌پردازد. این امور را «ابن صبان» نیز در اسعاف الراغبین^۱ در حاشیه نور الابصار^۲ آورده است.

گفته‌اند: از جمله اشعار شیخ محی‌الدین در اوصاف امام (علیه‌السلام) این شعر است که در فتوحات^۳ نیز آورده است:

هو السید المهدی من آل احمد هو الصّارم الهندی حین یسید
هو الشّمس یجلو کل غم و ظلّمة هو الوابل الوسمی حین یجود
«او همان سید و مهدی آل احمد است.

او همان شمشیر هندی است که [خصم را] نابود می‌کند.

او همان خورشید است که هر اندوه و ظلمتی را برطرف می‌کند.

او همان باران بهاری است که کریمانه فرو می‌ریزد.»

در ینابیع المودة^۴ آمده است: شیخ محی‌الدین عربی در فتوحات مکیه (در باب ۳۳۶) جایگاه وزیران مهدی را که در آخر الزمان ظهور می‌کند، و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بشارتش را داده است، یادآور شده و می‌گوید:

۱. اسعاف الراغبین، باب ۲، صص ۱۳۳، ۱۳۱.

۲. نورالابصار، صص ۱۳۳، ۱۳۱.

۳. الفتوحات، ج ۳، باب ۳۶۶، ص ۳۲۸، طبع بیروت دار صادر.

۴. ینابیع المودة، ص ۴۶۷.

«او از اهل بیت است و خدای را خلیفه‌ای است که قیام می‌کند؛ در حالی که زمین از جور و ظلم انباشته شده باشد و او قسط و عدل را در آن گسترش می‌دهد و اگر از دنیا جز یک روز نمانده باشد، خداوند آن روز را طولانی گرداند تا فردی از عترت پیامبر ﷺ به حکومت برسد. بین رکن و مقام با او بیعت می‌شود و گرونده‌ترین مردم به او، اهل کوفه هستند. اموال را به طور مساوی تقسیم می‌کند و با رعیت عدالت می‌ورزد و قضاوت را به پایان می‌برد و به گاه فترت دین قیام می‌کند و هر کسی نپذیرد، کشته می‌شود و هر کسی با او ستیزه کند، خوار می‌گردد. دین اسلام را همان گونه که هست پیاده می‌کند؛ به گونه‌ای که اگر رسول خدا ﷺ نیز زنده بود، همان را انجام می‌داد. مذاهب را از زمین بر می‌دارد و جز دین خالصی باقی نمی‌ماند. دشمنان او مقلدان علمای اهل رأی هستند که ناخواسته تحت فرمان او در آیند، چون از قدرت و سطوت او هراسانند و به آنچه در اختیار دارد، دل بسته و امید دارند. عامه مسلمانان به وجود او خوشنودند و عارفان به خدای متعال و اهل حقایق از روی کشف و شهود با او بیعت می‌کنند. او را مردانی الهی است که دعوتش را اجابت کرده و یاریش می‌نمایند. آن‌ها وزیران اویند که بار مملکت را به دوش می‌کشند.»

همچنین می‌گوید:

«او همان سید و مهدی آل احمد و همان باران بهاری است که کریمانه می‌بارد. او خلیفه تأیید شده و استواری است که سخن حیوانات را می‌فهمد و عدالتش در بین جن و انس جریان می‌یابد و وزیران او از غیر عرب باشند و عرب در بین آن‌ها نباشد، ولی به زبان

عربی سخن می‌گویند. آن‌ها را نگهبانی است که از جنس خودشان نباشد. او هرگز خدا را نافرمانی نکرده است. او اخص وزیران و افضل امینان است.»

همچنین در کتاب «اسعاف الراغب»^۱، در حاشیه تفسیر «نور الابصار» آمده است:

«بدان که قیام مهدی علیه السلام قطعی است... او فرزند امام علی بن ابی طالب (رضی الله عنه) و همتام رسول خدا صلی الله علیه و آله است. مسلمانان در بین رکن و مقام با او بیعت می‌کنند. در خلق همانند رسول الله صلی الله علیه و آله است و در خلق دون آن حضرت، چون هیچ کس در اخلاق همتای رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست. مردم کوفه بیش از سایرین نصرتش می‌کنند. اموال را به طور مساوی تقسیم می‌کند و با رعیت عدالت می‌ورزد. خضر فراروی او راه می‌رود و پنج یا هفت یا نه [سال] زندگی می‌کند. از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کرده و هرگز خطا نمی‌کند. فرشته‌ای دارد که نادیده استوارش می‌دارد. روم را با هفتاد هزار مسلمان به وسیله تکبیر فتح می‌کند... خداوند، اسلام خوار شده و مرده را به دست او عزیز و زنده گرداند. حکم «جزیه» را جاری می‌کند و با قدرت به سوی خدای متعال فرا می‌خواند و هر کس نپذیرد، کشته و هر کس ستیزه کند، خوار گردد. حکم او بر اساس اسلام ناب و به دور از نظریه پردازی است و در بسیاری از احکام با علما مخالف می‌کند و آن‌ها بدین علت از او دلگیر می‌شوند، چون بر این گمانند که خدای متعال پس از امامان

۱. اسعاف الراغب، ص ۱۲۱.

آنها مجتهدی نیافریده است.»

سپس می گوید:

«بدان که مهدی هنگامی که قیام کند، همه مسلمانان از خاص و عام به وجود او خشنودی کنند و او را مردانی الهی است که دعوتش را اجابت کرده و نصرتش می نمایند. آنان وزیران اویند که بار سنگین مملکت را بر دوش می گیرند و او را بر آنچه خدا به عهده اش گذاشته، یاری می کنند. عیسی بن مریم در مناره بیضاء شرق دمشق، در حالی که بر دو فرشته چپ و راستش تکیه داده، نزد او فرود می آید... در زمان او، «سفیانی» نزد درختی در نواحی دمشق کشته می شود و سپاهیانش در بیابان فرو می روند...».

و در مشارق^۱، آنچه را که «ابن صبان» در اسعاف الراغب از فتوحات آورده، با همان عبارات نقل کرده است. همچنین قاضی حسین بن محمد بن حسن دیار بگری مالکی (متوفای ۹۶۶ هـ) در کتاب خود «تاریخ الخمیس»^۲ این مطالب را با اختصار و اختلاف و تعریف در الفاظ، نقل به معنی کرده است.

۳. شیخ کمال الدین ابوسالم محمد بن طلحه حلبی شافعی (متوفای ۶۵۲ یا ۶۵۴ هـ) در کتاب خود «مطالب السنول»^۳ می نویسد:

«باب دوازدهم درباره ابوالقاسم محمد بن الحسن الخالص بن علی المتوکل بن محمد القانع بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر

۱. مشارق الانوار، ص ۱۰۴، فصل دوم.

۲. تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۳۲۱.

۳. مطالب السنول، چاپ ایران، ۱۲۸۷ هـ، ص ۸۸.

الصادق بن محمد الباقر بن علی زین العابدین بن الحسین (الشهید) بن علی المرتضی امیرالمؤمنین بن ابی طالب، همان مهدی حجت خلف صالح منتظر می باشد، که سلام خدا و رحمت و برکات او بر آنان باد.»

سپس این ابیات را یادآور شده است:

فهذا الخلف الحجة قد أیده الله

هدانا منهج الحق و آتاه سجایاه

و أعلى فی ذری العلیاء بالتأیید مرقاه

و آتاه حلی فضل عظیم فتحلاه

و قد قال رسول الله قولاً قد رویناه

و ذو العلم بما قال اذا أدرك معناه

یری الاخبار فی المهدی جاءت بمسماه

و قد أبداه بالنسبة و الوصف و سماه

و یکفی قوله «متی» لاشراق محیاه

و من بضعته الزهراء مرساه و مسراه

و لن ینبغ ما أدیت أمثال و اشباه

فان قالوا هو «المهدی» ما ماتوا بماقاه

به راستی که این خلف حجت را خدا تأیید فرموده، و ما را به منهج حق

هدایت کرده و نیکی های آن را به او بخشیده است.

و در خاندانی رفیع و مؤید رفعتش داده، و جامه های فضل عظیمش

بخشوده و به آن آراسته شده است.

و رسول خدا ﷺ سخنی فرموده که ما آن را روایت کردیم.

و دانشمند اگر معنای سخن آن حضرت را درک نماید، در می یابد که

روایات رسیده درباره «مهدی»، تنها بر این مسمی صادق است که با نسبت و وصف و نام بردن، آشکارش ساخته است.

و همان که فرموده: «از من است»؛ و آن که فرموده: «از پاره تن من زهرا است»، برای معرفی چهره و جایگاه و پایگاه او بسنده است.

و هیچ مثل و مانندی هرگز به آنچه بر شمردم، نخواهد رسید، پس اگر بگویند: «او مهدی است»، برای گفته خود بدهکار نشده‌اند.

پس از آن می‌گوید:

از ریشه‌های اصیل نبوت تغذیه کرده و از پیمان‌های بر جای مانده نوشیده است و از عصاره‌های آبشخورش سیراب گردیده و در صفات شرف برتری یافته و آن را قطعیت بخشیده است. در نسب برترین جایگاه را از آن خود ساخته و به نگاه انتساب بر بلندای اصیلش تکیه زده و میوه هدایت را از معادن و اسبابش برگرفته است.

آری، او زاده پاک پاکدامن است. همان که مسلماً پاره تن رسول الله است و رسالت اصل اوست؛ اصلی که اشرف عناصر و اصول است.

اما تولدش در «سرمن رأی» [سامراء] در ۲۳ رمضان (۲۵۸ هـ) بوده و پدرش «الحسن الخالص» و مادرش «ام ولد» که به نام «صیقل» و «حکیمه» باشد و غیر آن نیز گفته شده است. اما نام خودش «محمد»، کنیه‌اش «ابوالقاسم» و لقبش «حجت» و «خلف صالح» باشد، و «منتظر» هم گفته شده است.

سپس احادیثی همانند آنچه آوردیم یادآور شده و اثبات می‌کند که آنحضرت همان «مهدی موعود منتظر» است.

در پایان، برخی از اعتراضاتی را که درباره احوال آن

حضرت علیه السلام شده، از جهت غیبت و طول عمر و... بیان داشته و همه را پاسخی نیکو داده است.

۴. شیخ شمس الدین یوسف بن قزاغلی صنفی بن عبداللّه سبط ابن الجوزی معروف (متوفای ۶۵۴ هـ) در کتاب خود «تذکرة خواص الائمة»^۱ در فصل حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب می نویسد:
«مادرش ام ولد به نام سوسن بود و کنیه اش ابو محمد و عسکری نیز گفته می شد.

آن حضرت علیه السلام در سال ۲۳۱ هـ در سرّمن رأی به دنیا آمد و در سال ۲۶۰ هـ در زمان خلافت معتمد عباسی وفات کرد و سن او به هنگام وفات ۲۹ سال بود.»
سپس می گوید:

«و یکی از فرزندان او محمد امام است... او محمد بن حسن بن علی بن محمد... بن علی بن ابی طالب علیه السلام است. کنیه اش ابو عبداللّه و ابوالقاسم باشد. او خلف حجت صاحب الزمان و قائم منتظر و آخرین ائمه است.»

پس از آن می گوید:

عبدالعزیز بن محمود بن بزاز از ابن عمر خبر داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«در آخر الزمان مردی از فرزندان من قیام کند که نامش همان من و

۱. تذکرة خواص الائمة، چاپ اول، ایران، ۱۲۸۲ هـ، ص ۸۸

کنیه‌اش کنیه من باشد و زمین را از عدل انباشته گرداند؛ همان گونه که از ظلم انباشته شده و او مهدی است.»

سبط ابن الجوزی می‌گوید:

«این حدیث مشهور است و ابوداود و زهری مضمون آن را از علی علیه السلام روایت کرده‌اند.»
سپس می‌گوید:

«و او را ذو الاسمعین گویند: و محمد و ابوالقاسم. گفته‌اند مادرش ام‌ولد به نام صیقل بوده است.»

۵. شیخ ابو عبداللّه محمد بن یوسف بن محمد قرشی گنجی شافعی (متوفای ۶۵۸ هـ) در کتاب خود «البيان في اخبار صاحب الزمان»^۱ در اثبات اینکه بقای مهدی علیه السلام امکان‌پذیر است:
«مهدی فرزند حسن عسکری است. او از شروع غیبتش تا کنون زنده و موجود و باقی است.» همین مطالب در ینابیع الموده^۲ آمده است.

بخاری در صحیح خود^۳ از ابوهریره روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«چگونه خواهید بود هنگامی که عیسی بن مریم در بین شما فرود آید و امام شما از خودتان باشد؟»

۱. البيان في اخبار صاحب الزمان، باب ۲۵، ص ۳۳۶.

۲. ینابیع الموده، ص ۴۷۱.

۳. صحیح بخاری، چاپ هند، ۱۳۷۲ هـ، ج ۳، ص ۳۵۷.

همین حدیث را ابن ماجه نیز در سنن خود^۱ با همان عبارات بخاری آورده است.

در کتاب «الحاوی للفتاوی»^۲ آورده است که ابوداود و ابن ماجه با سند خود از ابو امامه باهلی روایت کرده‌اند که گفت:

«رسول خدا برای ما سخنرانی فرمود و از «دجال» و آنچه انجام می‌دهد، آگاهمان ساخت.»

تا آن جا که می‌گوید:

«و امام ایشان مردی صالح است. هنگامی که برای اقامه نماز صبح می‌رود، ناگهان عیسی بن مریم فرود می‌آید و آن امام در حال نماز صبح به عقب می‌رود تا عیسی بن مریم جلو بیاید و با آنها نماز بگذارد، که عیسی دست خود را بین دو کتف او می‌نهد و می‌گوید: پیش برو و نماز بگذار که آن برای تو اقامه شده و امامشان با آنها نماز می‌گذارد.»

حدیث بعدی را صاحب «الملاحم و الفتن»^۳ از کتاب «فتن» ابونعیم و او این حدیث را از ابو امامه باهلی روایت کرده که می‌گوید:

«رسول خدا ﷺ از دجال سخن راند.» ام شریک گفت: «یا رسول الله! پس مسلمانان در آن روز کجایند؟»

فرمود: «دجال در بیت المقدس خروج کرده و آن جا را محاصره می‌کند و امام مسلمانان در آن روز مردی صالح است. به او گفته می‌شود: نماز صبح را بگذار و چون تکبیر گوید و وارد نماز شود، عیسی بن مریم از آسمان فرود آید و

۱. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۲۶۷.

۲. الحاوی للفتاوی، ج ۲، ص ۱۶۷.

۳. الملاحم و الفتن چاپ اول، ج ۱، باب ۱۸۶، ص ۵۴.

هنگامی که آن امام او را بشناسد، در حال نماز به عقب رود تا عیسی جلو بیاید، که عیسی دست خود را بین دو کتف او نهاده و می‌گوید: نماز بگذار که آن برای تو اقامه شده و عیسی پشت سر او نماز می‌گذارد.»

و در مشارق الانوار^۱ می‌گوید:

«عیسی در زمان او [امام مهدی علیه السلام] بر مناره بیضای شرق دمشق در انتهای شب فرود آمده و مهدی بیاید و نزد او بماند و هنگام صبح مردم از او درخواست اقامه نماز کنند و او امتناع کرده و گوید: «امام شما از خود شماست» و مهدی به دلیل کرامت این امت و پیامبرش بر عیسی پیشی می‌گیرد.»

از این احادیث و امثال آن ظاهر می‌شود که عیسی علیه السلام تا آنگاه که پشت سر مهدی علیه السلام نماز بگذارد، زنده می‌ماند؛ بنابراین زنده ماندن امام مهدی امر بعیدی نیست؛ همان گونه که عیسی علیه السلام زنده می‌ماند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنچه در امت‌های پیشین اتفاق افتاده، در امت من نیز اتفاق می‌افتد»، پس همان گونه که عیسی علیه السلام از امت‌های پیشین زنده مانده، امام مهدی نیز زنده و باقی مانده است.

اما باقی بودن «خضر و الیاس» نزد مسلمانان از مسلمات است و همان طور که خدا خضر را طول عمر بخشیده، اراده فرموده تا امام مهدی علیه السلام نیز زنده و باقی بماند، چون او حجت خدا در زمین است و اگر نباشد، زمین بر جای نماند که بقای زمین به برکت وجود اوست. در کتاب «تذکره خواص الامة»^۲ از قول سدی می‌گوید:

۱. مشارق الانوار، ج ۲، ص ۳۲۲.

۲. تذکره خواص الامة، چاپ نجف، ص ۳۷۶.

«مهدی با عیسی بن مریم گرد هم آیند و چون وقت نماز فرارسد، مهدی به عیسی گوید: پیش برو. عیسی گوید: تو بر این نماز سزاوارتری، و عیسی به او اقتدا می کند.»

سپس به ذکر سبب اقتدای عیسی به امام مهدی، از نظر خود می پردازد و بعد، سخنان را به معمرین می کشاند و قول به بقای امام (علیه السلام) را تقویت کرده و قول استبعاد کنندگان را انکار می کند، که این امر پیش از اسلام نیز نظایری دارد.

همچنین گنجی شافعی در «کفایة الطالب»^۱ می گوید:

«پسر ابو محمد حسن عسکری (علیه السلام) امام پس از اوست. وی [امام حسن عسکری] در ربیع الاول سال ۲۳۲ در مدینه به دنیا آمد و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ وفات کرد و در آن روز ۲۸ سال داشت و در خانه اش در سرمن رأی [سامرا] در همان اتاقی که پدرش امام هادی (علیه السلام) مدفون بود، دفن گردید و فرزندش امام منتظر جانشین او شد.»

سپس می گوید: «و شرح حال او، یعنی امام منتظر را به زودی جداگانه یادآور می شویم.» مدتی بعد کتاب «البیان فی اخبار صاحب الزمان (علیه السلام)» را نوشت و این کتاب به چاپ رسیده است.

۶. جلال الدین محمد عارف بلخی رومی معروف به «مولوی» (متوفای ۶۷۲ هـ) که شیخ سلیمان در ینابیع المودة (ص ۴۷۳) می گوید: مولوی این ابیات را درباره اهل بیت (علیهم السلام) و از جمله «مهدی منتظر»

۱. کفایة الطالب، ص ۳۱۲.

سروده است:

ای سرور مردان علی مستان سلامت می کنند
وی صفدر مردان علی مستان سلامت می کنند
تا آن جا که می گوید:

با قاتل کفار گو بادین و بادین دار گو
با حیدر کرار گو، مستان سلامت می کنند
با درج دو گوهر بگو با برج دو اختر بگو
با شبر و شبیر بگو مستان سلامت می کنند
با زین دین عابد بگو با نور دین باقر بگو
با جعفر صادق بگو مستان سلامت می کنند
با موسی کاظم بگو با طوسی عالم بگو
با تقی قائم بگو مستان سلامت می کنند
با میر دین هادی بگو با عسکری مهدی بگو
با آن ولی مهدی بگو مستان سلامت می کنند
با باد نوروزی بگو با بخت فیروزی بگو
با شمس تبریزی بگو مستان سلامت می کنند

۷. شیخ کامل صلاح الدین صفدی (متوفای ۷۶۴ هـ) در «شرح

الدائرة» می نویسد:

«مهدی موعود همان امام دوازدهم از ائمه است که اولین آنها
آقای ما علی و آخرین آنها مهدی - رضی الله عنهم و نفعنا الله بهم -
باشد.»

۸. شیخ ابو عبدالله اسعد بن علی بن سلیمان عقیف الدین یافعی

یمنی مکی شافعی (متوفای ۷۶۸ هـ) در کتاب خود «مرآة الجنان»^۱ می‌نویسد:

«در سال ۲۶۰ هجری شریف عسکری ابو محمد حسن بن علی بن محمد بن علی بن موسی الرضا بن جعفر صادق یکی از ائمه دوازده گانه به اعتقاد شیعه امامیه، وفات کرد. او پدر [امام] منتظر صاحب سرداب است که به عسکری شناخته می‌شود و پدرش نیز بدین نام شناخته می‌شد. او در روز جمعه ششم ربیع الاول وفات کرد - برخی هشتم ربیع و برخی روز دیگری از این سال را گفته‌اند - و در کنار قبر پدرش در سرّمن رأی مدفون گردید.»

۹. علامه سید علی بن شهاب الدین همدانی شافعی (متوفای ۷۸۶ هـ) در کتابش «مودة القربی فی المودة العاشرة» احادیث بسیاری در اثبات وجود امام مهدی علیه السلام و این که در آخر الزمان ظهور می‌کند و زمین را از عدل انباشته می‌سازد؛ همان گونه که از ظلم پر شده، روایت کرده است.^۲

۱۰. شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبی شافعی (متوفای ۸۰۴ هـ) در کتاب خود «دول الاسلام»^۳ می‌نویسد:

«امام مهدی علیه السلام از فرزندان امام حسن عسکری است. او زنده می‌ماند تا آنگاه که خدا اجازه قیامش دهد و زمین را از قسط و عدل

۱. مرآة الجنان، چاپ حیدرآباد، ۱۳۲۸ هـ ج ۲، ص ۱۰۷ و ۱۷۲.

۲. نام این کتاب را شیخ سلیمان قندوزی حنفی در کتاب خود «ینایع المودة» آورده و در چاپ قدیم آن در صص ۲۴۲-۲۶۶ موجود است.

۳. دول الاسلام، چاپ حیدرآباد، ۱۳۳۷ هـ ج ۱، ص ۱۲۲.

پیرکند؛ همان گونه که از ظلم و جور انباشته شده است.»

۱۱. شیخ جمال الدین احمد بن حسین بن علی بن مهنا (متوفای ۸۲۸ هـ) در کتاب خود «عمدة الطالب»^۱ می گوید:

«اما [امام] علی هادی که به دلیل سکونت در پادگان سرّمن رأی لقب عسکری یافته، مادرش ام ولد و آن حضرت در نهایت فضل و ذکاوت بود. متوکل او را به سرّمن رأی برد و او در آن جا بود تا مسموم شد و وفات کرد و دو فرزند بر جای نهاد که یکی از آن دو امام ابو محمد حسن عسکری علیه السلام بود که در زهد و علم جایگاه عظیمی داشت. او پدر امام محمد مهدی (صلوات الله علیه) دوازدهمین امام از ائمة شیعة امامیه است. و او همان قائم منتظر در نزد آنهاست که از ام ولدی به نام نرجس به دنیا آمد.»

۱۲. شیخ شهاب الدین دولت آبادی (متوفای ۸۴۹ هـ) صاحب تألیفات عدیده در تفسیر و مناقب است، که از جمله آنها کتاب «هدایة السعداء» است که در آن احادیثی را درباره امام حجت منتظر فرزند امام حسن عسکری آورده و یادآور شده که آن حضرت از نظرها غایب و دارای عمری طولانی است؛ همان گونه که دیگر مؤمنان چون عیسی و الیاس و خضر، عمری طولانی دارند، و از کفار نیز دجال و شیطان و سامری.

۱۳. شیخ علی بن محمد بن احمد مالکی مکی، معروف به ابن صباغ (متوفای ۸۵۵ هـ) در کتاب خود «الفصول المهمة»^۲ زندگانی

۱. عمدة الطالب، چاپ نجف، ۱۳۲۳ هـ، صص ۱۸۸ - ۱۸۶.

۲. الفصول المهمة، باب دوازدهم، صص ۲۷۳ و ۲۷۴.

امام مهدی (علیه السلام) را یادآور شده و با ذکر تاریخ ولادت و این که نام مادرش نرجس بود، می نویسد:

«ابوالقاسم محمد الحجة بن الحسن الخالصی در سرّمن رأی [سامرا] در نیمه شب پانزدهم شعبان ۲۵۵ هجری به دنیا آمد و نسب او از حیث پدر و مادر چنین است: ابوالقاسم محمد الحجة بن الحسن الخالصی بن علی الهادی بن محمد الجواد بن علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی (زین العابدین) بن الحسین بن علی بن ابی طالب (صلوات الله علیهم اجمعین) و مادرش ام ولد به نام نرجس بهترین کنیزان بود - و گفته شده نام دیگری داشت - اما کنیه او ابوالقاسم و لقبش حجت و مهدی و خلف صالح و قائم منتظر و صاحب الزمان است و مشهورترین آن‌ها مهدی است.

صفت آن حضرت (علیه السلام) چنین است: جوانی میان بالا و خوش سیماست با موهایی تا شانه آویخته و با بینی عقابی و پیشانی بلند و نورانی. کارگزار او محمد بن عثمان است و معاصرش معتمد عباسی.»
بر حدیث شناسان پوشیده نیست که او صافی را که ابن صباغ برای امام مهدی (علیه السلام) آورده، او صافی است که جد او رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیان داشته است.

ابن صباغ سپس می گوید:

«از جمله علمائی که به جمع شرح احوال آن حضرت پرداخته، شیخ جمال الدین ابو عبدالله محمد بن ابراهیم مشهور به نعمانی است

که کتاب خود را درباره غیبت و طول غیبت تصنیف کرده است.^۱

همچنین می گوید:

«و حافظ ابونعیم چهل حدیث ویژه درباره مهدی علیه السلام گردآوری

کرده است.»

و نیز می گوید:

«شیخ ابو عبدالله محمد بن یوسف گنجی شافعی، کتاب خود

«البيان في اخبار صاحب الزمان» را درباره امام مهدی علیه السلام تألیف کرده

است.»

۱۴. شیخ نور الدین عبدالرحمان بن احمد بن قوام الدین معروف

به جامی شافعی (شاعر مشهور متوفای ۸۹۸) در کتاب خود «شواهد

النبوه» از امام مهدی موعود منتظر حجت بن الحسن امام

دوازدهم علیه السلام سخن گفته و بسیاری از حالات و کرامات ایشان را بیان

داشته است، و می نویسد:

«او کسی است که زمین را از قسط و عدل انباشته گرداند.»

سپس داستان ولادت او را از قول عمه اش حکیمه و دیگران نقل

کرده که آن حضرت چون به دنیا آمد، روی دو زانو نشست و انگشت

سبابه را به سوی آسمان بالا برد و عطسه کرد و گفت: «الحمد لله رب

العالمین».

۱. کتاب «غیبت» شیخ نعمانی و «البيان في اخبار صاحب الزمان علیه السلام» گنجی شافعی چاپ شده و در

بازار موجود است. اما «اربعین» حافظ ابونعیم را علامه مجلسی در جزء ۱۳ بحار الانوار، ص ۱۹-۲۱،

چاپ اول، ۱۳۰۵ (و ص ۷۸-۸۵ چاپ دوم) آورده و همچنین نام این کتاب را سید هاشم بحرانی در غایة

المرام ذکر کرده است.

جامی همچنین به ذکر برخی از کسانی که امام مهدی عجل الله تعالی فرجه را دیده‌اند، پرداخته و از کسی یاد می‌کند که از امام حسن عسکری دربارهٔ جانشین پس از او می‌پرسید و می‌گوید:

«امام وارد خانه شد و بیرون آمد و کودک سه ساله‌ای را که چون ماه شب چهاردهم بود، با خود آورد و به پرسش کننده فرمود: اگر ارزش خدایی ات نبود، این فرزند را که نامش نام رسول الله ص و کنیه‌اش کنیه آن حضرت است، به تو نشان نمی‌دادم! او کسی است که زمین را از عدل و داد پر می‌کند؛ همان گونه که از ظلم و ستم انباشته شده است.»
همچنین داستان کسی را نقل می‌کند که:

«نزد امام حسن عسکری ع رفته و از جانشین پس از او می‌پرسد و امام به او می‌گوید: "پرده را کنار بزن" و او کنار می‌زند و امام مهدی منتظر ع را می‌بیند.»

و نیز داستان اشخاصی را ذکر می‌کند که:

«معتد عباسی یا معتضد برای تفتیش و دستگیری امام (مهدی) به خانه امام حسن عسکری می‌فرستد و آن‌ها او را نمی‌یابند و داخل سرداب شده و او را در آخر سرداب انباشته از آب، بر روی آب می‌بینند و هرگاه قصد دستگیری اش می‌کنند، در آب فرو می‌روند و به او دست نمی‌یابند و خلیفه عباسی را از ماقوع آگاه می‌کنند و او دستور می‌دهد تا آنچه را که دیده‌اند، مکتوم دارند و به آن‌ها می‌گوید: اگر این موضوع را اظهار کنید، فرمان قتل شما را صادر می‌کنم و آن‌ها در حیات او کتمان می‌کنند...»

۱۵. شیخ عبد الوهاب بن احمد بن علی شعرانی (متوفای ۹۷۳ یا

۹۶۰ هـ) در کتاب خود «الیواقیت و الجواهر»^۱ می‌نویسد:

«بحث شصت و پنج: در بیان این که تمام شروط قیامت که شارع مقدس از آن خبر داد، همگی حق است و باید پیش از قیام قیامت واقع شوند و از جمله آن‌ها قیام مهدی (عج) است.

او از فرزندان امام حسن عسکری است که در نیمه شعبان ۲۵۵ به دنیا آمد و تا آنگاه که با عیسی بن مریم (عج) گردهم آیند، زنده باشد و عمر او تا کنون که سال ۹۵۸ هجری است، ۷۶۶ سال است.»

شعرانی سپس می‌گوید:

«این قضیه را شیخ حسن عراقی مدفون در مصر، در هنگامی که با او بودم، بدین گونه درباره امام مهدی برای من نقل کرد و شیخ ما سید علی الخواص^۲ نیز با او موافقت کرد.»

شعرانی در کتاب خود «الطبقات الکبری» نیز آنچه را که در «الیواقیت و الجواهر» بیان داشته، از قول شیخ حسن عراقی با اندکی زیادت آورده است.

۱۶. شهاب الدین احمد بن حجر هیثمی شافعی مقیم مکه (متوفای ۹۹۳ هـ) در کتاب خود «الصواعق المحرقة»^۲ در بیان حال ائمه دوازده گانه می‌نویسد:

«ابو محمد حسن خالصی در سال ۲۳۲ هـ به دنیا آمد. از کرامات معروف آن حضرت، داستان استسقاء در سامرا است. داستان راهبی بوده که استخوان برخی از انبیا را با خود برمی‌داشت و هرگاه بیرون

۱. الیواقیت و الجواهر، چاپ مصر، ۱۳۰۷ هـ، ص ۱۴۵.

۲. الصواعق المحرقة، چاپ مصر، ۱۳۰۸ هـ، ص ۱۲۷.

می آورد، باران می بارید و چون مستورش می کرد، باران می ایستاد، و امام آن را دانست و استخوان را از دست او گرفت و وی هر چه دعا کرد، باران نبارید و مردم از اشتباه بیرون آمدند و حیلۀ عالم نصرانی را شناختند.»

همچنین می گوید:

«امام حسن عسکری در سرّمن رأی تا زمان وفات خود عزیز و گرامی بود و در کنار پدرش (علی الهادی) دفن گردید و عمر او ۲۸ سال بود.»

و نیز می گوید:

«او جز یک فرزند بر جای ننهاد و او ابوالقاسم حجت بود و عمرش به هنگام وفات پدرش پنج سال بود که خداوند حکمتش عطا فرمود.»

او قائم و منتظر نامیده می شود و گفته شده: چون مستور و غایب گردیده، معلوم نیست به کجا رفته است.»

۱۷. شیخ عبدالله بن محمد بن عامر شبراوی شافعی (متوفای ۱۱۵۴ هـ) در کتاب خود «الاتحاف بحب الاشراف»^۱ می نویسد:

«یازدهمین از ائمه، حسن خالصی ملقب به عسکری است که در هشتم ربیع الاول سال ۲۳۲ هجری در مدینه به دنیا آمد و در روز جمعه هشتم ربیع الاول سال ۲۶۰ هجری در بیست و هشت سالگی وفات کرد.»

۱. الاتحاف بحب الاشراف، چاپ مصر، ۱۳۱۶ هـ ص ۱۷۸.

در شرافت او همان بس که امام مهدی منتظر فرزند اوست. خداوند این خاندان با شرافت و دودمان با کفایت را پاداش دهد؛ و در فخر و شرف و علو مقام و مقدار آنان، تو را همان بس که این دودمان همگی در کرامت بنیان و پاکی ابدان، همچون دندانه‌های شانه متعادل و یکسان و در مجد و عظمت همراه و همخوانند. به به از این دودمان بلند مرتبه و والامقام که اختر تابناکشان گوی سبقت را از ماه و خورشیده ربوده و تمامی صفات کمال را در نور دیده و هیچ استثنایی را نپذیرفته است. آری، این امامان، در مجد و مقام همانند دانه‌های گوهر همردیف و همسانند و اول و آخرینشان همانند و یکسان. و چه بسیار مردمانی که کوشیدند تا منار عزت آن‌ها را، که خدا بالایش برده است، پایین آورند، و سخت و هموار را طی کردند تا جمع آنان را، که خدا فراهم کرده بود، پراکنده سازند و چه بسیار حقوقشان را تباه ساختند؛ حقوقی که خدا از آن نگذرد و تباهش نسازد! و امید آن که خدا ما را بر محبت ایشان زنده بدارد و بر آن بمیراند و از شفاعت کسانی که در شرافت به رسول خدا ﷺ پیوسته‌اند، بهره‌مند سازد.

وفات او (امام عسکری) در سرمن رأی و مدفن او در کنار پدرش بود و پس از خود، دوازدهمین امام از ائمه را بر جای نهاد؛ ابوالقاسم محمد حجت، امام زاده امام، که در شب نیمه شعبان سال ۲۵۵ هجری، پنج سال پیش از وفات پدرش به دنیا آمد و پدرش ولادت او را پنهان می‌داشت، چون دوران سختی بود و از خلفای عباسی بیم داشت، زیرا آن‌ها در تعقیب هاشمیان بودند و آنان را محبوس و مقتول می‌ساختند و در پی نابودی آن‌ها بودند و این بدان دلیل بود که آنان از احادیثی که از

رسول خدا ﷺ رسیده بود، دریافته بودند که امام مهدی ﷺ سلطه ظالمان را از بین می‌برد احادیثی که می‌گفت امام مهدی، موعود منتظر، ریشه ستمگران را قطع می‌کند و بر دنیا چیرگی می‌یابد و هیچ یک از ستمگران ایشان را بر روی زمین باقی نمی‌گذارد.»

شبرآوی می‌گوید:

«امام محمد حجت، همچنین ملقب به مهدی، قائم، منتظر، خلف صالح و صاحب الزمان است که مشهورترین آن‌ها مهدی است. و بدین دلیل است که شیعه می‌گوید "این همان کسی است که اخبار و احادیث صحیح از ظهور او در آخر الزمان خبر داده است و او اکنون موجود است" و در این باره تألیفات بسیاری دارند.»

سپس می‌گوید:

«به راستی که نور این سلسله هاشمی و این ریشه پاکیزه نبوی و این گروه سترگ علوی که امامان دوازده گانه‌اند، نور افشانی کرده است؛ امامانی با مناقب علیا، صفات والا، جان‌های شریف و تسلیم ناشدنی و دودمانی گرامی و مهدی که عبارتند از: محمد حجت بن الحسن الخالصی فرزند علی الهادی فرزند محمد الجواد فرزند علی الرضا فرزند موسی الکاظم فرزند جعفر الصادق فرزند محمد الباقر فرزند علی زین العابدین فرزند امام الحسین برادر امام الحسن، فرزند شیر غالب علی بن ابی طالب (رضی الله عنهم اجمعین)»

۱۸. شیخ حسن عراقی (مدفون در کرم الرئیس مصر) که یادآور امام حجت حضرت مهدی ﷺ گردیده و به وجود او اعتراف کرده، می‌گوید: امام ﷺ را دیدار کرده است و بنابر آنچه شعرانی در «الواقح

الانوار فی طبقات الاخبار»^۱ آورده، می گوید:

«شیخ حسن عراقی در ضمن سیاحت خود با امام مهدی حجت ملاقات کرده و از عمر او پرسیده و پاسخ شنیده که: «فرزندم! عمر من اکنون ۶۲۰ سال است.»

شعرانی می گوید:

«من این را برای استاد خودم علی الخواص نقل کردم، که با عمر مهدی (رضی الله عنه) توافق داشت.»

درباره اعتراض به طول عمر حضرت مهدی (عج) می گوئیم، قرآن درباره عمر حضرت نوح (ع) می فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا...﴾^۲

بعد از طوفان و بیرون آمدن از سفینه، نیز سیصد و پنجاه سال دیگر زندگانی کرد. بنابراین، مجموع عمر آن حضرت به یکهزار سیصد سال می رسد. در صورتی که عمر حضرت مهدی (عج) در حال حاضر، کم تر از ۱۲۰۰ سال است و عمر حضرت خضر بیش از این است؛ برخی از علمای مکتب خلفا نیز این استدلال را مطرح کرده اند.

۱. لواقح الانوار، چاپ مصر، ۱۳۰۵ هـ ج ۲.

۲. عنکبوت، ۱۴.